

سردبیر

شیدان وثیق

اصلاح و یا تغییر نظام؟

نقد سیاست

در پرتو قرائتی از پروتاکوراسی و مارکس (۳)

«یک، دو ... چند گفتمان»

پیش از این، در شماره‌های ۴۴ و ۴۵ طرحی نو، نوشتیم که تضاد میان پروتاکوراسی و افلاطون بر سر «politik» سی ژرف و سیادیر بود. بررسی و ماریسی این تضاد امروزه از این جهت اهمیت پیدا می‌کند که پس از گذشت دو هزار و پانصد سال، ما همواره، در زمینه «سیاست»، با پریش‌هایی روبرو هستیم که از حال میان آن دو فیلسوف و سوسیست یونانی برنرفته‌اند.

گفتیم که پریش اساس و همباره کنونی پروتاکوراسی، ایر است که چگونه آدمیان، همه شهروندان، بدون ایحاء فدرتی، خانگی، رابطی، تعابده‌ای و یا واسطه‌ای میان خود و امور «شهر»، می‌توانند مستقیماً در اداره آن، در امر شهر-داری، شرکت کنند، سهیم شوند. مشارکت و ... دخالت کنند؟ با این پیش‌فرضی که همگان، هم قابلیت فراگرفتن «politike arete» یا «فصلت سیاسی» را دارند و هم، در این صورت، قابلیت به سرور اجرا گذاردن آن را

ادامه در صفحه ۷

محمود راسخ

«تهاجم فرهنگی» یک بهانه؟

۱- «تهاجم فرهنگی غرب» یکی از شعارهای جنکی ولایت فقیه‌بان برای خاموش کردن، سرکوب و به مدکشیدن روشنفکرانی بوده است که خواهان آزادی، استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و رها شدن جامعه از جهالت و خرافات مذهبی و مناسبات و قید و بندهای جامعه‌ی کهن و فرسارناوایی اوپاش مذهبی‌اند. این شعار جنگی از همان اول به قدرت رسیدن ولایت فقیه‌بان مطرح شد و اکنون دامنگیر اصلاح طلبان مذهبی نیز شده است، که چه بسا در آن زمان خود از طراحان و مسلحان آن و از «پروچمداران انقلاب فرهنگی اسلامی» بودند و در سرکوب روشنفکران سهیم.

نیت و امید طراحان این شعار این بود و هست که این شعار شعاری نباشد هم توضیح دهیم و هم بیخ کسند. هم مردم «شیفتهی اسلام عزیز» را سر صاهیت و نیت و انگیزه‌ی آن روشنفکران آگاه سازد و هد آنها را در کارزار سرکوب «دشمنان اسلام عزیز» بیخ نماید و به آن کارزار در چشم «امت همیشه در صحنه» مشروطیت بخشد. طراحان این شعار با استفاده از واژه‌های «تهاجم» و «غرب» با رجوع به حافظه‌ی تاریخی مردم در رابطه با نقش استعمارگران عریس در ایران، می‌خواستند و می‌خواهند احساسات مردم را علیه روشنفکران برانگیزند، ولی شعاری که ولایت فقیه‌بان تا دوم خرداد ۷۶ در سبزه‌ها روشنفکران و از آن تاریخ با اصلاح طلبان مذهبی انتحاب کرده‌اند، شعاری است که چون هر شعار توضیح دهنده‌ای می‌تواند روشنگر صاهیت و انگیزه‌ی هر در طرف باشد.

ادامه در صفحه ۱۱

سحان اخیر حاشی میس بر این که عده‌ای در پی سؤاستفاده از آزادی و اصلاحات هستند تا بتوانند نظام اسلامی را سرنگون سازند. برای محصوره جناح راست رژیم بسیار شادی آفرین بود، زیرا آنها از همان فزنان پیروزی‌هایی در انتخابات ریاست جمهوری و برای جلوگیری از آزادی «الحام گسیخته» همراه با انتشار مطوعات «استقل» مطرح ساختند که این وضعیت موجب خواهد شد تا سرز نیروهای «اخوانی» و «غیرخودی» مخدوش گردد و در نتیجه نیروهای مخالف نظام خواهند توانست تا بهره‌گیری از چنین شرایطی در میان مردم نفوذ کنند و پس از تصرف بخشی از ارکان‌های دولتی خواهند توانست نظام را سرنگون سازند. بنا بر این نظریه، دوام و پایداری رژیم اسلامی منوط می‌شود به سلب آزادی از مردم، در همین راستا بخش افراطی، جناح راست ما به راه انداختن قتل‌های زنجیره‌ای از نیکسو کوشید همه دوم خرداد را درگیر حاکمان فرعی سار و از سوی دیگر در میان نیروهای «غیرخودی» ترس و وحشت ایجاد کند تا دست از پا خطا نکند.

در آن دوران مائوس و هوا داران او این نظریه را تبلیغ می‌کردند که نظام جمهوری اسلامی تنها زمانی می‌تواند به دوام و پایداری دست یابد، هرآینه تمامی نیروهای اجتماعی ما بر نتیجه رستند که در محصوره این نظام می‌توانند به خواست‌های فردی، گروهی و اجتماعی خویش دست یابند. بنابراین آنها کوشیدند میان دین و دموکراسی سازگاری بوجود آورند و وعده دادند که حقوق شهروندی می‌تواند بر محور قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران‌بان را به انسان‌های درجه یک اخودی و درجه دو غیرخودی تقسیم نیکند و بلکه می‌تواند تا پذیرش صورتی همبر قانون اساسی به امر تساوی میان همه ایرانیان دست یابد.

ادامه در صفحه ۲

سجید زورسخ

آخر خط؟! (پیرامون استعفای آقای مهاجرانی)

پس از عاده‌ها کشمکش و فشار و مقاومت بر سر برکناری وزیر ارشاد، سرانجام این کارزار با «پیروزی» همه راست پایان یافت و استعفای آقای مهاجرانی توسط رئیس‌جمهوری پذیرفته و اعلام شد بدون تردید برکناری مهاجرانی ضربه مؤثری بر همه دوم خرداد شتمار سپرد. چندی قبل محمدرضا حاشی برادر رئیس‌جمهوری و غنم رهبری حزب مشارکت در پاسخ پیرامون شایعه استعفای وزیر ارشاد، استعفای آقای مهاجرانی را دردناک و پذیرش آنرا دردناک‌تر توصیف کرد. آثار این پذیرش دردناک در اعلام رئیس‌جمهوری نیز بطور آشکار چشم می‌خورد. اما برای ماند حاکم این عقب‌نشینی هم، کافی نیست محمدرضا ناهنر از سحکویان همه راست و مابرتیس مجلس بیخ در واگش به این استعفا، اظهار داشت: «تا زمانی که سیاست‌های فرهنگی دستارانه بر وزارت ارشاد حاکم شود، این پذیرش دهرنگام استعفا، از ارزش»

ادامه در صفحه ۱۴

اصلاح و یا تغییر نظام ؟

اما دیدیم که آن شعارها در سطح همان وعده‌ها باقی ماندند و بجای «نوسعه سیاسی» و سازگاری دین با حکومت مردم سالاری دموکراسی، خشونت و اختناق در ایران گسترش یافت. به سر «رهبری» بیش از ۴۰ روزنامه و نشریه هوازار دموکراسی و مردم سالاری تعطیل شدند و ده‌ها روزنامه‌نگار «خودی» و دوستدار نظام دستگیر و زندانی گشتند، آنها باین دلیل ساده که آنها با توجه به واقعیات جامعه و عملکردهای ساختاری دستگاه حکومت در نوشته‌های خود به کاستی‌های نظام و قانون اساسی موجود در جهت انطباق نظام دینی با حکومت مردم سالار اشاره کردند و کوشیدند راه‌حل‌هایی علمی بر گزینش «رهبری» از سوی مردم و با محدود ساختن دوران «رهبری» ارائه دهند.

در برابر تلاش‌های «دوستداران نظام» عوامل وابسته به جناح راست لیبرالیزه جوری را به اتهام توهین به مقدسات نظام از گرس روزارت کشور روانه زندان اوس ساختند. آنها برای سید ساختن جنبش دوم خرداد سعید حجازیان را به مثابه سنکر و مغر متعتر جنبش اصلاح طلبی ترور کردند تا تا خیال راحت بتوانند به سلفه طلبی خویش ادامه دهند. آنها به کوی دانشگاه تاختند و دانشجویان اصلاح طلب را خنک و خون کشیدند تا نشان دهند که برای در دست داشتن قدرت سیاسی نیازی به رأی مردم ندارند. آنها در زمانی که نیروهای اصلاح طلب در مجلس شورای اسلامی اکثریت تام دارند، سهاخرانوی را مجبور به استعفا ساختند تا دامن جامعه ایران را از «هجوم فرهنگی غرب» پاکیزه نگاهدارند و سرانجام در دورانی که مردم از رئیس جمهور و مجلسی که اکثریت دولتی آن در دست نیروهای اصلاح طلب است، انتظار بهبود اوضاع خود داشتند، حاتمی در مقام ریاست جمهوری به مردم گزارش داد که نه در رابطه با افتادن عوامل پشت پرده قتل‌های زنجیره‌ای کاری از دستش ساخته است و نه آنکه میتواند در زمینه اجرای درست قانون اساسی گامی به نفع حکومت مردم سالار بردارد. اینک حتی نشریات وابسته به بخش انحصار طلب جناح راست مسئله بی کفایتی رئیس جمهور را مطرح ساخته‌اند و طبق اصل ۹۱ قانون اساسی خواهان رسیدگی دیوانعالی کشور به این امر هستند.

چیزی به نظر میرسد که جناح اصلاح طلب قافیه را باخته است و تا در اختیار داشتن مجلس و ریاست جمهوری کاری از دستش ساخته نیست و در عوض جناح راست با آنکه در میان مردم از پایگاه آندکی برخوردار است، اما همچنان بر عتد قدرت نشسته است و میتواند با چنانی رهبر شورای مصلحت نظام، شورای نگهبان و قوه قضائیه سیاسی رقابتی خود را شام‌مان کند. میدانیم که جنبش دوم خرداد را نیروهای موجود آوردند که خود از «دوستداران» حکومت اسلامی بودند، اما با توجه به وضعیتی که ترکیب شد، اینک تا سه حرکت سیاسی در دوران جنبش دوم خرداد در بر می‌نماید:

سک بخش از امر جنبش که توانست با هواداری از حاتمی و جنبش اصلاح طلبانه به گرسی مجلس دست یابد، اینک برای شریک شدن در قدرت در پس کنار آمدن با جناح راست است. اینان دیر یا زود خود را از عتد جنبش اصلاح طلبی جدا خواهند ساخت و چون در پی معامله هستند، در نتیجه منافع شخصی خود را بر منافع ملی تقدم خواهند داد و برای گرفتن امتیاز از هر دو جناح، همچون پاندول میان آن دو در نوسان خواهند بود؛ خلاصه آنکه اینان در پی اصلاحات اساسی نیستند و بلکه با رفتن به زیر پرچم اصلاح طلبی می‌خواهند به صاعقه دست یابند.

جنبش دیگر که در حال حاضر مدنه اصلی جنبش دوم خرداد را تشکیل میدهد، هنوز بر این پندار است که میتوان با «بخش

دوراندیش» جناح راست کنار آمد. آنها چور خواهان تحکیم حکومت اسلامی هستند، باین نتیجه رسیده‌اند که باید با تحقق اصلاحات سیاسی و گام برداشتن در جهت تحقق حکومت مردم سالار، وضعیت را در جامعه بوجود آورد که مردم حکومت را از آن خود نمایند و این امر تا زمانی که جامعه به خودی و غیر خودی تقسیم شده و بعضی عهه‌هاگیر است، شدنی نیست. خالص خود به این بدنه تعلق دارد و کوشش او برای کنار آمدن با «بخش دوراندیش» جناح راست طی سه سال و نیم گذشته سبب شد تا او در بسیاری از موارد در برابر توطئه‌ها و خشونت‌های بخش افراطی جناح راست سکوت کند تا به وفاداری او به نظام شک و تردید بوجود نیاید.

اما بخش رادیکال جنبش دوم خرداد که زیرگیر عتد جنبش دانشجویی است، به توجه به رده‌های چند سال گذشته باین نتیجه رسیده است که برای ازسبب برداشتن سانسوری‌ها و تبدیل همه ایرانیان به شهروندی با حقوق برابر ماند دین یا از حکومت جدا ساختن، تا زمانی که دین و آنهم بیکه این زیربنای حکومت را تشکیل دهد، عملاً جامعه به شهروندی درجه یک و دو تقسیم میگردد. به عبارت دیگر حکومت دینی موجب نابرابری شهروندان میگردد. همین دلیل پیروان این بخش از جنبش دوم خرداد، هر چند خود افرادی دیندار و مؤمن هستند، اما دریافته‌اند که تحقق حکومت دینی مردم سالار با توجه به ظرفیت قانون اساسی موجود ممکن نیست. این بخش دیگر بسلامت سازگاری دین و دموکراسی نیست و بلکه در پی ایجاد دولتی غیردینی و هوازار سرخستندانی دین از حکومت است. حکومت غیردینی غیر جنبش اصلاح طلب اسلامی است و تنها با تغییر و نه اصلاح نظام کنونی میتوان بدان دست یافت. این بی دلیل نیست که در حال حاضر بیشترین رندانی سیاسی ایران به این طیف تعلق دارد.

باین تغییر نظام در دستور روز جامعه ما قرار گرفته است و دیر یا زود مردم ایران که خود روزمره کاستی‌های حکومت دینی را احساس میکنند، با توجه به پیروزی‌های جناح راست و عقب‌نشینی‌های جناح اصلاح طلب باین مسئله خواهد پرداخت.

Tarhi no طرحی نو

Postfach 1402
65004 Mainz

«طرحی نو» نویسی آزاد است برای بخش نظرات کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دموکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موفق سوسیالیست‌های چپ ایران» نیست.

«طرحی نو» با برنامه وازدنگار تهیه میشود.

لطفاً برای تماس با «طرحی نو» و ارسال مقالات و نوشته‌های خود با آدرس زیر مکاتبه کنید.

Postfach 1402
55004 Mainz
Germany

(49)06121-91963

فکس تماس با «طرحی نو»

www.confederation.org

آدرس «طرحی نو» در اینترنت

لطفاً کمک‌های مالی و حق اشتراک خود را به حساب زیر واریو کنید.

Mainzer Volksbank
Konto-Nr. 119 089 092
BLZ: 551 90000

آدرس تماس با مسئولین شورای موفق سوسیالیست‌های چپ ایران

Postfach 102435
60024 Frankfurt
Germany

توری تاریخ ...

ایجاد گواه است بر درستی بکنی از دو تعریف. بر درستی تعریف دیگر نیز گواهی میدهد.

تعریف نخستین آن خصوصیت ساختاری از سرمایه‌داری را بر خسته میسازد که ما خود از آن برای مشخص کردن آن صورت از جامعه استفاده کردیم. بنا بر آن تعریف، جامعه‌ی سرمایه‌داری، یا رجوع به مسأله‌ی تولیدی خالص در آن، تعریف میشود (۱۳): سرمایه‌داری، جامعه‌ای است که تولیدکنندگان مالاواظده‌اش، جز نیروی کار خود، مالک هیچ نیروی مولد دیگری نیستند. اقتصادی است بر اساس کار آزاد از تحمیل‌های سرواژ یا برده‌گونه، آزاد، امروزم‌گشته، از وسایل تولیدی. این تعریف، تعریف ساختاری است.

تعریف، بدیل یا تعریف جهت‌ها modal اشاره دارد به هدف تولید سرمایه‌داری و نه ساختاری که آن هدف در آن تحقق یابد. ساختار تعریف، سرمایه‌داری جامعه‌ای است که تولیدش در خدمت ایستاد سرمایه‌قرار دارد. هدف تولید در سرمایه‌داری عبارت است از مصرف کردن ارزش صیقل یافته برای تولید ارزش صیقل یافته بیشتر. و پس استفاده از این ارزش صیقل یافته برای تولید کار هم بیشتر ارزش صیقل یافته، و الخ (۱۴).

چرا موافقی که تعریف ساختاری شامل حائشان میشود. همچنین تعریف جهت‌ها را نیز ارزشاً میسازد. و برعکس! محور این ادعا چیست:

(۱۵) اگر تولیدکنندگان کارگران آزاد باشند، پس تولید به منظور انباشت سرمایه انجام میگردد.

(۱۶) اگر تولید به منظور انباشت سرمایه انجام گیرد، پس تولیدکنندگان کارگران آزادند.

حال، (۱۵) و (۱۶) سایر حقایق تاریخی درست هستند. اگر، چون در اینجا، در مورد کلی اقتصادها صادق باشد هر جا که انبوه عظیمی از کارگران آزادند، تولید در آنجا، بطور عمده، برای انباشت سرمایه انجام میگردد. و هر جا که بخش عمده‌ی تولید دارای آن هدف است، اغلب تولیدکنندگان مالاواظده، آزادند ولی واقعیت پیوند کار آزاد با انباشت سرمایه، میثاق است تا حدودی تصادفی باشد. لازم است ثابت کنیم که این امر که یا بیش ضروری است، چیزی است پیش‌بینی پذیر.

ما (۱۷) ادعا میکنیم: اگر تولیدکنندگان کارگران آزاد باشند، تولید در خدمت انباشت سرمایه است. ابتدا نمونه‌هایی تاریخی را ذکر میکنیم که در آنها، برای واحدهایی کوچک‌تر از کلی اقتصاد، (۱۸) صادق نمیکند. و مورد غیرتاریخی و به ظاهر مسکن را ذکر میکنیم که در مورد آن (۱۹) برای کلی اقتصاد (اقتصادی مفروض) صادق نیست. لازم است توضیح دهیم که چرا مثال‌های واقعی نتواند برای کلی جامعه‌ای، نمونه وار باشد و چرا مورد غیرتاریخی باید صرفاً خیالی باشد.

مردوران لژیون‌های رومی، مورد نخستین ما را تشکیل میدهند. بسته هر مزدوری را مثال آورده، ولی سارکس به‌ویژه این مزدوران را در نظر دارد. وقتی که میگویند آنها سوار «کار مزدوری‌اند wage-labour» (کار آزاد)، که برای کار مزدوری استخدام شده‌اند (۲۰). چون هیچ ارزش صیقل یافته‌ای برای آنها که استفاده‌شان کرده بودند، تولید نمیگردند این تذکر شاهده‌ی است بر پای پندی سارکس به (۲۱) کارگران آزاد، تنها وقتی استخدام میشوند که فعالیت آنها به ارزش صیقل یافته بیفزاید. پرسش ما این است که چرا باید اشتغال استاندارد آنان باشد.

در خود جامعه‌ی سرمایه‌داری، استخدام هر کارگر آزادی به منظور انباشت سرمایه نیست. سارکس به زن خیاط پرولتری اشاره میکند که استخدام شده تا برای زن سرمایه‌دار لباس بفروزد. او را نگاه میدارند تا ارزش مصرف فراهم آورد و نه ارزش صیقل یافته (۲۲).

سرانجام، جامعه‌ای را در نظر آورید از تولیدکنندگان آزاد که تمامی آنان برای مالک‌های کار میکنند که نه آنها بخش از محصول کارشان را میسازند، مثلاً سهمی از گندم و گوشت. همراه با استفاده از سریناهی، بخشی از محصول توسط مالک و خانواده‌اش مصرف میشود. بخشی برای نیازهای بازتولید کنار گذاشته میشود و باقیمانده میان کارگران بخش میشود. هیچ چیزی به فروش نمیرسد. بنابراین هیچ چیزی برای صیقل یافته تولید نشده است، و نه طریق اولی. همچنین به منظور افزایش ارزش صیقل یافته با اینهمه، آنها، کارگران آزادند میثاقند یا هر مالکی که بخواهد قرارداد بستند (۲۳).

یو درنگ به بررسی این موارد خواهیم پرداخت. ابتدا، طرحی استدلالی به نفع (۱۵):

۱- نیروی کار کارگر آزاد، کالا است.

۲- پس، اگر کار آزاد است، بازار کار وجود دارد.

۳- بطور کلی درست نیست که بازار کار، عمل خرید و فروش برای کار، وجود دارد. مگر آنکه برای اجناس دیگری سوازی نیروی کار، بازار وجود داشته باشد. اگر کار آزاد است، تولید کالاها، بطور گسترده تثبیت شده است.

۴- اگر کار آزاد است و تولید کالای بطور گسترده تثبیت شده است، میان واحدهای تولیدکننده رقابت وجود دارد.

۵- رقابت میان واحدهای تولیدکننده، روشی از انباشت سرمایه را تحمیل میسازد. واحدی که برایش امکان افزایش ارزش صیقل یافته وجود ندارد، فاقد منابع موفقیت در رقابت است (۲۴).

۶- پس اگر کار آزاد باشد، تولید در خدمت انباشت سرمایه است، تا (۲۵):

مورد (۲۳)، فقیه‌ای است که شاید بیشتر مورد سؤال قرار گیرد معهداً، به یقین مشکل است که مردمان نیروی کار خود و دیگران را، چون کالا بازنگاهدارند. هر آنچه، چنین برداشتی یا بطور کلی ارزش‌های مصرف، داشته باشند، سایر حقایق تاریخی، بازار کار تکامل یافته، هرگز پیش از تولید کالای بوجود نمی‌آید. علاوه بر این، بحث (۲۴) توسط استدلالی که نیروی در ناقص بودن یک اقتصاد کشاورزی مفروض است خواهیم داد، تقویت میگردد.

ولی ابتدا لازم است که تکلیف آن سرمایه‌دور و آن زن خیاط را روشن سازیم آنان ضرورتاً سوارده‌ی هستند استثنائی سرباز مزدور. به این دلیل که تولید نمیکنند، و هر دیگری جامعه‌ای نتواند بطور کلی تولیدکننده باشند. زن خیاط، تولید میکند، ولی نه افزایش سرمایه‌ی هیچکس کمک نمیکند. اما، درآمدی که عایدش میشود، از تولید سرمایه‌داری بطور احصا به دست آمده است. بنابراین، مورد او ضرورتاً مورد یک طفیلی است.

میرسیم به مثال خیالی، ابتدا این پرسش را مطرح میسازیم که چنین جامعه‌ای چگونه تکامل مییابد. تولیدکنندگان مالاواظده، شرایط خوب کار و سهمی کافی خواهند خواست، و مالکان در جستجوی کارگران خوب خواهند بود. با حداقل مصرف برای خانواده‌هایشان.

گرایش برای رقابت میان کارگران پدید خواهد آمد. سهمیه‌ها، عسارت است از گندم و گوشت، و در آغاز، سهمی مزدوم‌ها، هر در تولید میکنند. چون، بنا بر فرض ما، میان آنها هیچ داده‌ستنی انجام نمیگیرد ولی سزارخ یا «مزیت نسبی» در تولید بیشتر گندم یا گوشت، به معاهده‌ی از محصول‌ها تا یکدیگر شوی خواهد شد، فقط اگر به این منظور که سهمیه‌ی بیشتری به دست آورند. بدینسان، کارگر خوب دچار این وسوسه میگردد که سزارخ دیگر را ترک گوید. با رشد کافی چنان داده‌ستنی، تولید با ظرفیت‌ها به تولید برای گسترش حقدار ارزش صیقل یافته، به معیار norm تمایل خواهد شد. بدین ترتیب، این جامعه خیالی، منظور که در ابتدا توصیف شده بود، سولات است. زودی گرایش به انباشت سرمایه در آن پدید خواهد آمد (۲۶)، و ما ادعا میکنیم که بطور کلی، به دلایل مشابه، در موارد دیگر، کار آزاد، بدون انباشت سرمایه دوام

انسان سرمایه تولید کرده باشند؛ در اینجا این امر مهم است که تولید کالای ساده، در واقعیت هرگز شاخص کلی اقتصاد نبوده است (۱۱۵). آنچه اهمیت دارد این است که اگر عمومیت میباید، در جهت گسترش ارزش عبدالله میباید. به سرعت خود را به تولید کالای سرمایه‌داری تسلیل میساخت، در وفات میان تولیدکنندگان برخی موفق میشوند و برخی شکست میخورند و به کارگری تبدیل میشوند برای موفق‌ها این درست آن چیزی است که رخ میدهد. در هر حالی که در واقعیت تولید ساده‌ی کالای تسلط مییابد. «پرومای از تقسیم‌بندی اجتماعی» (۱۶۶) مجموعه‌ی تولیدکنندگان ساده‌ی کالای را، به سوزداری مدنی و پروتشارهای مدنی تقسیم میکند.

پس تولید ساده‌ی کالای تکدستی از (h) را دست میدهد و میبایم توجه خود را به تولید برای انسان سرمایه همراه با الهیات ضلعاتی معطوف داریم پرسش این (h) درست است؟ این پرسش است که آیا طبقه‌ی تحت سلطه باید پروتاریا داشته ساراین اکنون میباید از سرمایه‌داری از تولید برای انسان سرمایه که در آنها تولیدکنندگان آزاد هستند

یک میان سوزدی در قبل پدیدار گشته است: تولید برای ارزش ساده توسط بردگان. مارکس آنرا صرفاً نوعی میباید است ولی برده‌داری سرمایه‌داری آغارین را در اروپا همراهی کرده است. امری است کاملاً تصادفی: برده‌گانی وجود نداشتند تا از آنان استفاده شود. زیرا «منبع اصلی برده‌گان احتمالی در جنوب و شرق به وسیله قدرت نظامی اسلام مسدود گردیده بود» (۱۷۷).

«سرواژ دومی» در اروپای شرقی در قرون پانزدهم و شانزدهم. مثال مشهور بعدی ما است در برابر تر (h) ادعا شده است (۱۸۱) که تحمیل‌های فتوالتی بر کرده‌ی دهقانان عکس‌العملی بود: در برابر تشویه‌ها و فرصت‌های نفعی برای صدور گندم به غرب سائوین شویج کار بیشتر ساآزاد میگردید. نه این دلیل و نه سستی که تولید پیش از پیش در مسیر تولید ارزش ساده به پیش میرفت از این رو انگلیس در نوشته‌ی خود با توجه خاص به انسان اظهار میبازد که «عصر سرمایه‌داری دوره خود را در مناطق روستایی بصورت دوران صنعت کشاورزی در حقیقتی بزرگ برپایه‌ی بیگاری corvée سروها اعلام داشت» (۱۹۱). فرمولبندی‌ای که ظاهراً در مغایرت قرار دارد با مسایع مائریالیم تاریخی، به ویژه تر (h) اینکه سرمایه‌داری، کار مزدوری را «ترام آورد میبازد»

سراجام شکلی را از کار ساآزاد تصور کنید که با تولید برای انسان سرمایه در محیطی صنعتی پیوند دارد و در حقیقت تمامی جامعه کارگران کارخانه‌های تولید آهن در اوائل صنعتی شدن ویلر جنوبی South Wales میباید بصورت الگوی مناسب مورد استفاده قرار گیرد. آنان برای حیران معارج کارآموزی‌شان، شام عمر به کارفرماهاشان وابسته بودند (۱۹۰) تصور کنید که این وضع در جامعه‌ای صنعتی عمومیت داشته باشد.

ما اکنون استدلال می‌کنیم که برغم این سونه‌ها، سرواژ و برده‌داری در اساس با تولید برای انسان سرمایه معایبند. نخست سرواژ در کشاورزی را در نظر بگیرید. دوستان سرو ما فرآورده‌های کار خود ردگی میکنند. آنچه را ما وسائل تولیدی که تحت کنترل او است تولید میکنند. مصرف میکنند، عموماً از اشغال نه ساده در بازار نه مختار فرودشده و خریدار امتناع میورود: ساراین بیشتر آنچه تولید میکند به بازار فرستاده میبازد و تولید برای عباده و بطریق اولی برای گسترش ارزش ساده، فقط در حد معیشتی مسکن است. ارمان شاید در فعل و انفعالات بازار بیشتر درگیر باشد و از اینرو دنبال ارزش میبازد. ولی خودبستگی سرو، مانعی در برابر توسعه‌ی تولید برای ارزش ساده ایجاد نمیکند. بهر حال بازار وسیعی وجود ندارد.

خواهد بافت ادر ساریوی دیگری، ساراین، با تولید سرمایه‌داری سر بر خواهد آورد و با آزادی کار فوسالی خواهد یافت.

میرسیم به (h) اگر تولید برای انسان سرمایه است، تولیدکنندگان کارگران آزادند. یعنی. صاحبان نیروی کار که فاقد وسائل تولیدی، نمونه‌ای از پاسدی مارکس به (h).

«مفهوم سرمایه متضمن آن است که شرایط عینی کار شخصیتی در برابر کار گسب ساینده، یا، آنچه همان معنا را میسازد، آنکه، از شرایط موجود آورنده‌ی خصوصیت شخصیتی است غیر از شخصیت کارگر. مفهوم سرمایه دلالت دارد بر سرمایه‌داری» (۱۹۰)

سرمایه، عبارت است از ارزش ساده‌ی خودگسترش‌یافته مارکس میگوید که این امر «متضمن» تولید سرمایه‌داری است، که سرمایه و کارگر آزاد را با یکدیگر پیوند میدهد از نظری را ابراز میبازد که از آن میتوان چپسی استنباط کرد که تر (h) را بنابر تعریف درست میبازد: «از وجود سرمایه سخن گفتن... صرفاً بیان دیگری است از این که... کار آزاد است» (۱۹۱). در حالی که میبازد که (h) بنا بر تعریف درست است، چون در ادامه‌ی سخن اعتراف میکند که کار ساآزاد مسکن است در خدمت انسانیت سرمایه شده، در بحثی از اقتصادی که در قسمت اعظم آن کار آزاد است برده‌داران آمریکایی هدفشان افزایش ارزش ساده بود و مارکس جابجاست آنان را «سرمایه‌دار» نامد، برغم اینکه آنها پروتاریا را به کار نگذاشته بودند. آنان امده‌داران؛ «در درون بازار جهانی بر اساس کار آزاد. خلاف قاعده برده» (۱۹۲) وجود وضع حاکی در ایالات جنوبی ایالات متحده پیش از جنگ داخلی، تنها به این دلیل مسکن بود چون وضعی بود انسانی. فقط میباید آن باشد که سوزی ساختن‌الخلقگی‌ای malformation در ساختن اقتصاد سرمایه‌داری‌ای که از دیگر لحاظ به شمار بود.

تألیفی دیگر بر «دستی (h) این بار به صورتی آشکار در اعطای ما کل اقتصاد»

«کار مزدوری در حقیقت علمی او در نتیجه در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سیرا فقط در جانور مسکن است که در آنجا کارگران از آزادی مدنی برخوردارند» (۱۹۳).

«کار مزدوری» معمولاً همچنین «کار آزاد» است؛ بدانگونه که مارکس این عبارت را کنار میبرد. ولی این قطعاً انسانی است (۱۹۴). در اینجا منظور از کار مزدوری، حوا آزاد حوا طور دیگر کردی است که پاداشی به صورت پول دریافت میبازد اگر در اینجا کار مزدوری سار تعریف آزاد باشد. جمله سوزی بحثی که در پرانتز است، خودخود درست خواهد بود، و عبارت توضیحی «در حقیقت علمی» توضیحی است عشو و راند مارکس میبازد که برده‌ها میبازند سرو دریافت دارند. ولی قبول مازد که سوزی برکتی تولیدکنندگان میبازد برده‌گان مزدگیر باشد.

جمله از نظر محوی پیچیده است و آنچه بیان میبازد. در این سارنوسی در معنا سارنوس. آسان‌تر قابل بررسی است: «اگر کار مزدوری در حقیقت علمی حاکم باشد، کار آزاد سیر حاکم است؛ ساراین، اگر شیوه‌ی حاکم تولید سرمایه‌داری است اگر تولید در خدمت انسانیت سرمایه است. تولیدکنندگان (روی هورفتا) کارگران آزادند» آنچه پس از نقطه گذاری [:] آمده تر (h) میباشد.

ما اینجا خواهی از مارکس در تألیف (h) اکنون میبازدیم به بررسی چالش‌های احتمالی (h)، یعنی سوزدی از تولید برای افزایش ارزش ساده. بدون کار آزاد. باید نشان دهیم که آن چالش‌ها ضرورتاً خیالی، انسانی یا گفرا هستند.

چالش نخستین، سوزدی است که در نگاه اول، شقی است مسکن از تولید ساده‌ی کالای در تولید ساده‌ی کالای، تولیدکنندگان ساده‌کنندگانی هستند در استخدام خود کارگران آزاد نیستند. چون مانگ وسائل تولید میباشند. ما خود این، آیا نمیتوانستند به منظور

گستر است از ارزشی که تولید میکند. و از این طریق سرمایه دار به موجودی ارزش ساده‌اش می‌افزاید. «سراجم بیرگ سوفز شد» است» (۱۹۱).

ولی حتی اگر تنوری ارزش کار درست باشد. این شیوه استدلال اشتقاقی از کار آراء هنسی بر تعریف سرمایه چون ارزش ساده‌ای خودگسترش پذیرفتنی نیست (۱۹۵). زیرا دو حسه از فروش بیرونی کار هست که منظور که مارکس آنرا توضیح میدهد. نخست به استدلالی که مطرح می‌سازد. بیگانه‌اند. نخست دلیلی وجود دارد که چرا بیرونی کار نباید فقط برای مدت محدودی اجازه داده شود. سرمایه دار می‌تواند آنرا به تملک مطلق freehold خود درآورد. دوم. دلیلی وجود ندارد که فروشنده بیرونی کار باید همان شخصی باشد که بیرونی در او مملکت است: بجای خود تولیدکننده، فروشنده ممکن است کسی باشد که مالک آن است. خلاصه، تنوری کار ارزشی این را نمی‌گوید که در معیار سرمایه صنعتی (۱۹۶) بیرونی کار نمی‌تواند بیرونی کار برده‌ای باشد. ارزش آن هنوز هم بازنامه مقدار زمان کاری است که لازم است. تا آنچه را تولید کند که بیرونی کار را برده نگاه میدارد. و این می‌تواند کمتر از آن مقداری باشد که آن بیرونی کار تولید کرده است. و بدین سان ممکن ساختن اثبات سرمایه

هیچ دلیل انتزاعی نشان نخواهد داد که برده‌داری و تولید برای گسترش ارزش ساده‌ای از نظر امکان متغیر یکدیگرند. ما این حال با مارکس هم‌نظریم که سرمایه‌داری بالاتر از ضرورتاً از برده‌داری برنحاست. بلکه «به آن پیوند زده شد» (۱۹۷). ولی هینگر سزاین باور است که سرمایه‌داری می‌توانست بر اساس برده‌داری پیشرفت کند. چرا او در اشیاء است؟ چرا تولید برای گسترش ارزش ساده و کار برده‌داری متضاد یکدیگرند؟

یک دلیل، ما کمی طعم مارکسی، که ساکس ویر در پاسخ به این سؤال میداد. بر اساس بی‌اطمینانی‌ای است که تولید ارزش ساده‌ای برای هنسلا است. یعنی این خطر که آنچه تولید شده فروش نرود. «بخش انسانی سرمایه، در تحفظی که بازار را کف است. بیشتر معصوم می‌کند. و هنرچیزی نگاهداری آن موضوعی است بسیار متفاوت از نگاهداری سرمایه‌ی ثابت fixed capital در ماشین آلات» (۱۹۸).

ولی این دلیل کافی به نظر نمی‌آید. در برده‌داری احصی، استثمارکننده مجبور نیست برده‌ای نیکار را نگاه دارد شاید گفته شود که برده‌دار علاقه به تغذیه برده دارد. در انتظار رونق مجدد بازار. وقتی که می‌تواند دوباره او را به کار گمارد. ولی سرمایه‌دار معمولی نیز علاقه اضعیفاً مشابه‌ای دارد در حفظ زدگی کارگر آزاد. ما وجود این، او را رها می‌سازد. به این امید که با رونق مجدد بازار کارگر تازه‌ای احیر کند. و صاحب برده‌داری سرمایه‌دار می‌تواند به قیاس به هنگام هجوم وضع بازار برده جدیدی بخرد. احتمالاً با پولی که در زمان نامساعد از فروش برده‌های اسامی. به کسانی که فروششان کمتر را کف بوده. به دست آورده است. نظور مسدود نگاهداری برده برای صاحب برده ایجاد مسئولیت می‌نماید. هزار و نسیب‌های بازار شاید مشکلاتی بوجود آورد: این امر سنگینی دارد به اوضاع و احوال. ولی هیچ امری که بدینگونه وابسته است. به اوضاع و احوال. می‌تواند دلیلی اساسی بدست دهد بر ضد پیوند برده‌داری و انباشت سرمایه. ترمیده‌های مشابهی شامل حال این اذهان دیگر ویر می‌شود که سرگ برده‌ای. ففدانی است حران‌نایدیر. «برخلاف... اوضاعی که در آن ریسک برده مانع به عهده‌ی کارگر آزاد است» (۱۹۹). این نکته قوتی ندارد هر آینه درصتی برای به حدی رفتن نظور طبیعی (به معنای کلمه) فرس شود. و در هر صورت اگر این موضوع اشکالی به بار آورد. کسی پیدا خواهد شد که شوکت بیسه مناسی را برپا سازد

مورد خود ما، یعنی تناقض میان برده‌داری و تولید برای گسترش ارزش ساده، سنگینی ندارد به بوالهوسی‌های بازار بلکه

دراروی «دومین سرواژ» چه می‌توان گفت؟ ما بر شرح پری اندرس Pery Anderson از این موضوع که ما آنرا پس خواهیم کرد. سرودی وجود ندارد که بدان پاسخ گوئیم: از این نظر زا برد می‌کنند که وجود بازار صادرات برای تحمیل سرواژ در شرق رود الب IBC نقش اساسی داشت (۱۹۶) دومین سرواژ برای تر IBC فقط در صورتی ایجاد اشکال می‌کرد که نتیجه‌ای می‌بود از کوششی بر شدت برای کسب ارزش ساده‌ای. در تقابل با. برای مثال، موقعیت نامساعد سی: دهقانان در صابره طشقانی در شرق که شقی است مورد تأیید اندرس

ساز نظر اندرس، سرو ساختن دهقانان در شرق مربوط است با ضعف شهرها در آن منطقه. دهقانان در غرب که در خطر گرفتار آئین قرار داشتند. می‌توانستند به شهرها فرار کنند. ولی در شرق. دهقانان چنین امکانی را نداشتند (۲۰۱) طبقه بورژوازی شهری در شرق قدرت خود را از دست داده بود (۲۰۱). و تجارت کندم با غرب توسط خود مالکان فتودال انجام می‌گرفت. انباری تا آنجا که به سرواژ همراه با اندازه‌ای از تولید برای ارزش ساده برخورد می‌کند. بورژوازی محلی سهمی در تجارت ندارد و خود با فاصله‌ای زیاد. سپر سرمایه‌داری بیشتر استاندارد را دنبال می‌کند: این دلیلی است بیشتر برای رد دومین سرواژ به عنوان دلیلی علیه (I.B.C).

شماره‌ای صنعتی مشکل متفاوتی با مطرح می‌سازد. چون در اینج کارگر آنچه را مصرف می‌کند. تولید نمی‌کند. کارگران بدون صنعت آهن در ویلر از آهن تعدیه نمی‌کردند از برخی جهات مانند بزرگان بودند. چون تمامی محصولات را تحویل استثمارکننده می‌دادند. تا آنجا که بر بزرگان شیبه‌ای. پائین‌تر در صیحت برده‌داری. نظور غیرمستقیم به آنان برخورد خواهد شد خصوصیت غیردگی. ولی سرد گونه آنان در این واقعیت نهفته بود که آنان حق داشتند تا آخر عمر در کارخانه دوب‌آهسی که کار می‌کردند کارگر بمانند: این رابطه متقابل در برده‌داری وجود ندارد شیبه سرواژ صنعتی در مقیاس اجتماعی. در زمانی کوتاه نشان خواهد داد که ما تولید برای انباشت سرمایه. سازگار نیست. بعضاً به دلالتی که پائین‌تر در برخورد ما برده‌داری خواهد آمد و بعضاً به این دلیل که اقتصاد سرمایه‌داری در حال تکامل. بیش از حد سیال می‌گردد که برای کارمندی صرف داشته باشد که به تولیدکنندگان فرار: برای تمام عمر مجروح کند.

سرسی‌های تاکتوسی شواهدی خلاف پیوند انباشت سرمایه با برده‌داری را مطرح می‌سازد. همه محصول برده به ارباب تعلق دارد که می‌تواند آنرا بفروش رساند و به برده مزدی بپردازد تا وی با آن احتیاج زندگی‌اش را تأمین کند بنابراین به نظر می‌رسد که این امر با برده‌داری سازگار باشد که همه محصولات از مسیر بازار نگردد. و علاوه بر این در خدمت انباشت سرمایه نیز باشد. دیدیم که مارکس خصوصیت سرمایه‌داری برده‌داری را در ایالات جویس ایالات متحده می‌دید و ما بزرگانی مواجه می‌گردد که در مقیاس محلی برده‌داری می‌دارند چرا برده‌داری نمی‌توانست در چارچوب تولید برای گسترش ارزش ساده عمومی باشد؟

ابظور به نظر می‌رسد که دلیلی مشهور، بر اساس تنوری کار ارزش. پاسخی باشد به این پرسش. پس از توضیح مفهوم سرمایه به عنوان ارزش ساده‌ی خودگسترش. (سرمایه. کالا. سرمایه بیشتر IM-C-M). مارکس می‌پرسد که چگونه ممکن است ارزش ساده در عیبت زور و کلاهبرداری به ارزش خود بیافزاید. پاسخ او این است که نباید کالائی را یافت که مصرف آن. ارزش ساده‌ای خلق می‌کند پیش از آنچه خود دارد. وی سپس بیرونی کار پرولتاریا را به مثابه آن کالائی مورد جستجو مشخص می‌سازد. آن کالا در بسته‌بندی محدود توسط کارگر آزاد به کارفرمای سرمایه‌دار فروخته می‌شود که برای آن مقداری پول برابر با هزینه‌ی مارکس‌تولیدش. و سایرین. ارزشش می‌پردازد عدالت بازاروار. رعایت شده است ولی ارزش تنوری کار

پایویس‌ها

۱ این که «سطح بالا»ی از رفیق چه حضور است باید موجودی ساده برای
مجادله که تولید این است چرا ما آنرا به وقت تعیین میکنیم
۲ مقایسه کنید با یکی درباری آداب سبیل در فصل دوم، صفحه ۲۷۲
به فصل سوم، بخش ششم مراجعه شود
۳ حرف عهدت را استوار طور طرحی در عهد دور «کاپیتال» صفحه ۱۱
عادت.
۴ Grundrisz صفحه ۵۲۹. مقایسه کنید همانجا با ملحد-۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،
Results صفحه ۱۲
۵ Theories of Surplus Value - جلد اول، صفحه ۱۵۹. و مقایسه کنید با
مفاهیم ۵ Grundrisse، صفحه ۲۶۶، Results، صفحه ۲۱
۶ مقایسه کنید با «فازم آزادی که هر روز به دنبال یافتن کار دیگری است که
در جامعه بشناسد» در «صفا نظریه حقیقی و پراگماتیک یا اثر برچوزا
«کینسم» Grundrisz، صفحه ۳۶۵ و مقایسه کنید با «اسی-دورسکند،
پانویس صفحه ۲۷۲ در فانتزی که «در بالا پراگماتیک» در «صفا
پیشاخرایه‌داری، این پدیده متفوق و پراگماتیک است، بلکه خواست دارد»
«الکت» در «سنگ» از پیچیدگی در واقعیت، فقط متواتر نظر حقیقی و
پراگماتیک وجود داشته باشد. از اسیر... در هر کجا که تعداد این کارگران
از افزایش میماند... در آنجا شوی که می‌تواند بگوید: «پوشاکی،
متوالی، و غیره در پروسه انتقال است، عناصر کار مزدوری واقع در
حال فراموش آید» Grundrisz، صفحه ۲۶۹ «کار مزدوری واقعی» در
این متن، سا در تعریف، در عیند افزایش ارزش ساده قرار دارد، نگاه
کنید همانجا به صفحه ۲۶۵
۷ نگاه کنید باینتر به استدلال برای تر (ا) در صفحات ۱۹۶
۸ استدلالی می‌تواند وجود ندارد که نشان دهد که عوامل متوالی‌تر manna
به تولید ارزش می‌تواند آغاز کرده باشند، زیرا با زمانی که سر به زمین
باید آمد، وجود سروری کار قلمی تعیین شده است و نامشروع است که
شوا را برای دیگر نیروهای پرکار را جلب کرد
۹ Grundrisz صفحه ۵۱۲. فرضی بحث ما این است: آنچه براساس معنوی
این قطعه باید خواهد کرد، که معنوی آخرین آن، بیان کند که در هر
صورتی، همانند است
۱۰ Grundrisz صفحه ۵۱۳. نگاه کنید در مورد «سرمایه» افزوده شده است
۱۱ همانجا، و مقایسه کنید با صفحات ۲۲۲، ۲۶۲، «کاپیتال» مقلد شود.
۱۲ صفحات ۳۰۲، ۳۰۳. واگذاری وضع نامشروعی به سرمایه‌داری پلاتاری plantation
capitalism متناقض است. ما چراچه حفظ آن ادعا داشته که «برده‌داری
در عهدان مودنگون در اروپا، برای شالوده‌اش، نیاز داشته به برده‌داری ساده،
و حاضر نشانی نو» «کاپیتال»، جلد اول، صفحات ۶، ۷، ۸، نگاه کنید
به «میر فلسفه» صفحات ۱۲۲
۱۳ Theories of Surplus Value - جلد دوم، صفحه ۲۳۱. سؤاقت اضافه شده
«در مورد جلیاسی ملی» «عالمی گمراه‌کننده‌ای است برای چیزی مانند «در
مردم اقتصادی» که می‌تواند بیش از یک کشور را دربرگیرد
این متن استفاده از «خرابی» را توضیح میدهد چراکه نظر برچوزا خود
Richard Jones را در پیش می‌گیرد که از کار مزدوری آزاد و کار مزدوری
بازار سخن می‌گوید که مورد اخیر سوره برادگانی است که سره درواست
میدارد
۱۴ نگاه کنید به «Is there an Historical Transformation Problem» اثر
Mortshima، Catephores، صفحات ۱۵، ۲۱۲
۱۵ عبادت پرستش و معنای امتناعی Capitalism، Development and Planning اثر
Dobb، صفحه ۲۲
۱۶ A Theory of Economic History صفحه ۱۲۴
۱۷ نگاه کنید به «Passages from Antiquity to Feudalism» اثر
Anderson، صفحه ۲۵۸، ۱۹۸
۱۸ The mark، صفحه ۱۷۷
۱۹ The Industrial Revolution، اثر Ashton، صفحه ۱۱۲
۲۰ نگاه کنید به «Passages» صفحات ۹، ۲۵۸ و مقایسه کنید با «Lineages»
صفحات ۱۹۶، ۲
۲۱ Agrarian Class Structure، اثر Blum، نگاه کنید به «Passages»
۲۲ اثر Brenner، صفحات ۶، ۵۲ برای برده‌داری، این نقلی که Blum بر این
اثر، «Rise of Serfdom in Eastern Europe» در صفحات ۸۳۳ و بر آن
به آن نگاه کنید. «ملاحظه» اخیر درباره مفاهیم بسیار عالی Blum
نگاه کنید به «Passages» صفحات ۱۹۱، ۲۵۵، آشکارا می‌باید
نگاه کنید به «Rise of Serfdom in Eastern Europe» اثر Blum، صفحه
۸۳۳
۲۳ «کاپیتال»، جلد اول، صفحه ۱۹۶. و مقایسه کنید با Grundrisz، صفحات
۱۲۳، ۲
۲۴ ما می‌گوییم که قصد ما بیشتر از این استدلال این است که نه آن عهدت است
باید منظور او یافتن کالایی است که گذرش ارزش ساده را در جامعه
موردی می‌تواند مسدود، جایی که ما در تعریف، آستان، آزادی کامل
لیمودر متناهی دارد، و از نظر مفروضی - یکدیگر برود یا برده‌داری بر آن
عنوان داشته باشد باید فرض وجود جامعه موردی را کنار بگذاریم، زیرا
درست آنچه ما در چند نشان دادن آن نیست این است که تولید و منظور
گذرش ارزش ساده در جامعه موردی در موارد بود عبادت پرستش
فرمولی دیگری است (th)
نگاه کنید به پیوست دوم، صفحه ۲۵۲
۲۵ Theories of Surplus Value - جلد دوم، صفحه ۳
۲۶ German Economics History، صفحه ۱۰۵
۲۷ نگاه کنید به منبع پیشین
۲۸ براساس در بخش ۳ بررسی می‌شود هر چند بخش‌هایی از بخش ۴
فصل فانی از بخش حاضر را مفروض دارد، سنگینی‌های متناقض بیان کرده
است که این اشاره پیشینی در آن به دور باطلی جلد ساده
۲۹ «کاپیتال»، جلد اول، صفحه ۱۹۶

برای ما این واقعیتی است اساسی که تولید سرمایه‌داری تکاملی
قابل توجه در تمامی تولید را پیش فرض دارد. و آن را پسوی
تکامل بیشتر سون میدهد (۱۳). بنابراین اگر ما همان دادن برده‌داری
با سطح ارتقا بنده‌ای از توانایی تولید مشکل است. پس هم‌ا
ساختن آن یا انباشت سرمایه‌داری به آسان، ممکن نخواهد بود. و
این از چیزی است که ما باید ثابت کنیم. و دلایل متعددی وجود
ندارد برای این نظر که برده‌داری و نیروهای مولد پیچیده و پیشرفته،
باز معجزه کند.

نخست آنکه مشکل متواتر تصور کرد که عبادت پرستش و
عبادت نفس نیروی کاری یا که سرمایه‌داری به آن نیاز داشت. از
استعداد برده‌ها گرفته باشد آموزش و پرورش که پیش فرض چنان
توانایی‌هاست. و احساس شخصیتی که در رابطه با آن قرار
دارد. ما موقعیت برادگی قابل پیوند نیست. متراکس در این رابطه
تاکید می‌شود که برده‌داری سازگار است با استفاده از فقط
از سخت‌ترین و سنگین‌ترین ابزارها که طراب کردن آنها مشکل است.
درست به همین دلیل رعبت و سنگین بودنشان (۳). این تکنولوژی
با فرضی که پیش درآمد ضروری سرمایه‌داری بود. در شناسایی قرار
نداشت. همچنین تکامل سریع نیروهای مولد را ممکن نیساخت که
با تثبیت سرمایه‌داری از تلاش برای بلند آوردن ارزش ساده ناشی
میشود.

دوم اینکه بردگان به تنها باید مدهوع شایسته و سرمایه‌داری داشته
باشد. بلکه باید شدیداً تحت مراقبت قرار داشته باشند: بردگان باید
تحت مراقبت بیشتری باشند تا کارگران آزاد. این موضوع در آدام
اسمیت این قضایات را سرانگیزت که کارگر یکی هر چند به ظاهر
آزاد، «در نهایت کوتاه از هر کار دیگری» (۳۲). بود می‌تواند
معنای در این نکته متعاده کرد. ولی این بیان معنای است که
اصافه تولید برده دستخوش هدر رفتگی نامحوسه‌ای می‌گردد.

سوم آنکه باوروری در حال رشد دیر ما رود به ارتقا سطح مصرف
در میان تولیدکنندگان خواهد انجامید و این امر موجب سرانگیزت
آگاهی به شخصیت و حقوق خود می‌گردد که دشوار مبتوال آنرا با
برادگی مدارم آشنی تا: (۳۳).

در استدلال آخری حسی ما اهمیت باوروری در حال رشد، تنها
جمع آن بود با سطح کمی ولی آن سطح - و در اینجا به چهارمین
نقطه نظر می‌رسیم - نتیجه‌ای است از متناسبات معادی تولید. تشکیل
یافته از ارتباط متقابل فرایده کارگران، هم در واحدهای تولیدکننده
و هم در سراسر نیروی کارکننده تشکیل کارگران در سدیکاهای
کارگری، خصوصیت باوروری از اقتصاد: سرمایه‌داری. به کلی غایب
خواهد بود. اگر چه، تشکیل سدیکایی، بنا بر تعریف، معجز خواهد
بود. آن اوضاع، در عوض، به احتمال قوی، به پیام موفقیت آمیز
غلبه وضعیت برادگی خواهد انجامید.

استدلال‌های شبیه به استدلال ویر، نه ناموسد بودن مفروضی
تولیدکنندگان برده برای سرمایه‌داری، توسل می‌جوید. تاکید خود ما بر
آگاهی و آزاده خود تولیدکنندگان است. هیچ سازگاری میان
سرمایه‌داری و بردگان سر به راه، که ما نیروهای مولد پیشرفته کار
میکنند، وجود ندارد: فانتزی‌های دش‌ستان‌گونه‌ی dystopian قرر
نیست. از نظر درونی، تناقضی با سرمایه‌داری ندارد ولی تحقق
آمیروای از نیروهای مولد پیشرفته و سر برامی برده‌وار، دشوار است
اکنون می‌توانیم قضایات متراکس را تأیید کنیم که از لحاظی
قضایات تاریخ میر هست که سرمایه‌داری پلاتاری در جنوب ایالات
متحد (صورتاً پدیده‌ای حاسی بود سرمایه‌داری پلاتاری بر ربه
گذرش وسیع و در حال رشد بازار مسوحات، رشد کرد. که درست
نارسانی بود از شکفتگی نیروهای مولد که تولید برای افزایش ارزش
ساده را در تناقض قرار میدهد با برده‌داری خصوصیت یافته.

ادامه دارد

برگردان به فارسی از محمود راسخ

یابان این بحث، ریشه‌های تاریخی و اجتماعی پدیدار سوسیالیستی-پروتاگوراسی را به اختصار در حضور و عمل «بحران» و «سنیز» و «ویژه» در «بحران سیاست» در یونان قرن پنجم پیش از میلاد، نشان خواهیم داد. موضوعی که خود حلقه ارتباطی موافق شد با بحث‌های بعدی این بحث، در آنجا که در شرایط تاریخی دیگری ۱ در «بحران» دیگری، فرانت دیگری از عارکس در ادامه فرانت پروتاگوراسی از «سیاست» را مطرح خواهیم کرد.

پروتاگوراس: در مورد هر چیز، دو *logoi* در برابر یکدیگرند.

دیوژن لائرتی، Dorigene Laerce، ششای از نظریه پروتاگوراس را چنین بیان می‌کند:

او پروتاگوراسی بحثین کسی بود که اعلام کرد، در هر چیز دو *logoi* متضاد، در مقابل یکدیگر وجود دارند (۱۱).

ما می‌دانیم که لوگویی یونانی، گسترده‌ای را فرا می‌گیرد که «گفتار»، «گفتمان»، «قول» و یا «دیسکور» لاتین، در ترجمان همه وجود آن ناتوان و ناراضا می‌باشد. این مفهوم یونانی، از وجهی به معنای گفتار، بیان، سخن و تشریح است، از سوی دیگر حوره اندیشه، تأمل، استدلال و توضیح را درمی‌گیرد و بالاخره وجه سوم آن، همای است که در آن سرزینیم و در ماره آن می‌اندیشیم تا این همه، ما در بحث خود واژه «گفتار» یا «دیسکور» در مفهوم بیان مستقل اندیشه، نظریه... را به کار می‌بریم.

در فرازی که دیوژن لائرتی از مول پروتاگوراس نقل می‌کند، به یک کلمه اساسی توجهی که در ریشه‌های آن جنل فلسفی میان افلاطون و پروتاگوراس، دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است کلمه «*do*» در «*do* گفتار».

مختصی و مهم‌ترین استناهی که از «*do* گفتار» در هر چیز» حاصل می‌شود این است که در هر چیز، به عبارت دیگر در پدیدارهای دنیای این، یک گفتار حقیقی یا یک «حقیقت» در کار بوده بلکه دو - گفتار - متضاد است که خود مفهوم یا *concept* سیطی را تشکیل می‌دهد، و حوره داده، در این حد - «*do* - گفتار - متضاد» به معنای وجود دو گفتار، یک گفتار حقیقت در مقابل یک گفتار باطل، یک گفتار درست در برابر یک گفتار نادرست، نیست. پروتاگوراس می‌گوید که دو گفتار که یکی از آن دو، حقیقت است، در برابر هم قرار می‌گیرند، او می‌گوید که در مورد هر چیز، دو گفتار وجود دارد و پس، که این دو گفتار در عین حال معیار یکدیگرند، متضادند، در برابر هم قرار دارند این دوگانگی، البته نه به معنای نیست که پروتاگوراس میان آن «*do*» فرقی قائل نمی‌شود انتحالی نمی‌کند، شرطی نمی‌بندد، طرفی را برتری می‌دهد، بهتر و نادر می‌کند. در نه‌نه‌نوش افلاطون، می‌خواهیم که اگر پروتاگوراس رنده می‌بود، او از عقیده خود چنین دفاع می‌کرد:

این پدیدارهای بهتر را می‌خوان *حقیقت* می‌نامند ولی باید اینها را «بهتر» و «بدتر» سخن بزند زیرا به عقیده من هیچ چیز *حقیقت* نیست (۱۲) (تأکید از عاست).

استنتاج دومی که از «*do* لوگویی» پروتاگوراس به دست می‌آید، این است که این «*do*» مربوط به گفتار میان دو فرد در برابر یکدیگر و یا به گفت و گوی متقابل *debat* میان دو فرد، دو چهار، دو محافظت نمی‌شود، اگر چنین می‌بود، پیش از این سیر ایده‌های از این دست مطرح شده بودند، جدل و دیالوگ متضاد و متقابل در یونان وجود داشته‌اند و پروتاگوراس حرف تازه‌ای نرود، بود. اما دیوژن لائرتی به ما می‌گوید که سوفیست‌ها نخستین کسی بود که این نظریه را مطرح کرد. نظریه «*do* لوگویی» پروتاگوراس در واقع چیز دیگری به غیر از آیا علاوه بر دیالوگ یونانی و به تبع آن دیالکتیک افلاطونی-هگلی است، در این جا بحث بر سر این

گفتن مباحث شده به دلیل این واقعیت که در روز باستان بزرگان حاضر ساری رسوا داشتند، نادرست به نظر آید. بررسی دقیق‌تری نیز، بهتر با شلر می‌تواند بزرگان سوفیست حقوقی سوری‌شار *formal*، در عمل، پیش از آنچه مفهوم برده‌داری اجازه می‌دهد، مودحتن بودند. بیرونی کارشناس نظر، سوزی بحث کشش کامل دیگران قرار داشت. امری که خود از برای قراردادن آنها در جنگ، «برده» در جنل ۱ در صفحه ۷۳ ضروری است. بفرم بر این - از - به عنوان برده‌های کشاورزی، عموماً قادر بود، تا درآمدشان آزادشان را بخرند، و این جسی است مشخص، که آنها مهارت خود را اجاره شده به کار می‌بردند، مگر نه امید آزادی از بزرگی - در آزادی از بزرگی سخت‌تر است - در مقابل اشکال سرپوشش معضاتی بزرگان باشد، در یک جامعه حودگفان سوسیالیستی، برده‌داری نگاه کند به *The Ancient Economy* صفحات ۶۲ و ۶۳.

۲۱. *The Wealth of Nations*، صفحه ۳۸۵، مقایسه کنید با «*ایست*» عند مور صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲۲. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به *Results*، صفحات ۴ و ۱۰۳، که همچنین حاوی استدلال‌های شمه وری است، از برخی که به کرده.

نقد سیاست

اما از صان استفاء، در مقابل یا سوفیسم دنیوی، سالیستانه و ناپهنگام، این ستانریک نظام‌یافته و نظام‌ساز افلاطونی است که به حکم شرایط تاریخی، بر «*سیاست*» و اندیشه سیاسی چیره می‌شود. نظم و سکنی که امر شهر - داری را اختصاصی انحصاری، تخصصی و سرانسی می‌کند در نتیجه و در پس آن، «*سیاست*» و «*کار سیاسی*» تبدیل به حوره و تخصص می‌شوند. سیاست پیشه‌کار، سیاست‌پردازان و سیاست‌بازار وارد صحنه می‌گردند. علم سیاست - اختراع و «*گفتمانی*» سیاسی تأسیس می‌شود پدیدمان - «*شهر - داری*» از میدان «*شهر*» و فضایی «*فعالیست شهروندی*» جدا می‌شود. اخراج می‌گردد، خصوصاً می‌شود، تحت انحصار گروه، کشر یا فرقه خاصی درمی‌آید بدین ترتیب «*چیز*» به نام «*سیاست*» امروغ می‌شود. بوقراو جامعه قرار می‌گیرد، بر این سلط *domination* می‌شود و شهروندان یا تحت بی‌حیثیت، بی‌انستگی خود *Alienation* در می‌آورد، از آن پس تاکنون، در رانسی سلطه نظریا بلاصراع نظمه افلاطونی سر اندسته و عمل سیاسی - سیر تحول این دو، در اساس، چیزی غیر تاریخ توجیه، توضیح - تعبیر، فرم و یا «*انقلاب*» در چارچوب حفظ و بازسازی حصلت اختصاصی، انحصاری، سرانسی، حرفه‌ای و تخصصی «*سیاست*»، بوده است.

در همان جا بیان کرده و در این فلسفاری نیز تصریح خواهیم کرد که این دو پیش متضاد است به شهر - داری، از دو دیدگاه متضاد فلسفی می‌باشد.

سکنی، از آنجا که در *حقیقت* واحد، مطلق و مریب است، از آنجا که در پس هم‌سال‌سازی، یگانه کردن و زدودن اختلاف‌ها و تفاوت‌هاست. در حوره شهر - داری و در نهایت سر از محبوب امرام یک بیرونی ویژه، جدا از جامعه مدنی و مسلط بر مدگی شهری، در می‌آورد. در اشکالی چون «*سیاست*»، قدرت سیاسی *pouvoir*، دولت و دیگر نهادهای دیوانی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خاکه بر جامعه.

دیگری، ما در نظر داشت: دنیوی بودن هستی آدمی، انسان در جمیع حالات و احوالش، در احساس‌ها، اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهایش، با حرکت از «*شهر*» موجود، «*شهر*» مل‌یش و چندان و تا فرال دادن سببیت، تناقض، تغییر، تحول، تکثیر و اتفاق *l'aleatoire* در کانون تفکر و عمل خود، در پس دگرسانی معضاتی و شرطی «*do*» «*شهر*» توسط خود شهروندان، یعنی به ابتکار، فعالیت و امریت خود آثار است.

ما در ویر و در ادامه بحث‌های قبلی خود، با مطالعه دو فرار از پروتاگوراس، ریشه فلسفی این اختلاف سببیت در گستره «*سیاست*» را بررسی می‌کنیم. در همین راستا، نگاهی به پراکسی تدبیر مابهنگام و افتتاح کننده پروتاگوراسی که در تضاد کامل با «*سیاست*» مداری، افلاطونی است، خواهیم انداخت. سرانجام در

پروتاگوراس: دیورن لائوس به یکی دیگر از قرارهای مشهور سوفیست اشاره می‌کند که به گفته برخی‌ها صرفاً یکی از آثار از دست رفته او تحت عنوان «در باره حقیقت» می‌باشد. (D-K, 80 A1)

آسان میزان همه چیز است، میزان هستی آنچه که هست به عنوان چیزی که هست و چگونه است و میزان نیستی آنچه که نیست به عنوان چیزی که نیست و چگونه نیست.

در این جا منظور از «انسان»ی که «عیران» فرار می‌کرد، روح بشر، شکل بشر و یا بطور کلی بشریت به معنای عام کلمه بوده، بلکه افراد مشخص، من، تو و دیگری l'autre می‌باشد. نظر به آدمی است که جهان حول و حوش خود را با جسم و روح و احساس خود، که نزد هرکس متفاوت‌اند، می‌نگرد و دگربار-دگروار می‌نگرد. می‌شناسد و دگربار-دگروار می‌شناسد، در می‌یابد و دگربار-دگروار در می‌یابد...

از سوی دیگر، آن «چیرای» که انسان میزان آن است- نه بودن یا نبودنش، بلکه «چیران» بودن یا نبودنش است. شنیدن، صنعت یا نمود آن است همان‌طور که سقراط مقصود پروتاگوراس را توضیح می‌دهد: «هر چیز برای من چندان است که بر من نمودار می‌شود و برای تو آن چندان که بر تو نمودار می‌گردد، آن‌همه سوس» (۱۱۵۲).

از عهد قدیم تا به امروز فلاسفه در باره این نظریه بحث و جدل فراوان کرده‌اند. تفسیرهای مختلفی ارائه داده‌اند و بسیاری، در راستای افلاطون، از موضوع تفاوت اساسی میان شناخت و ادراک حسی از یک سو و حقیقت واحد و جوهریز از سوی دیگر، نظریه پروتاگوراس را به سحر به گرفته‌اند او را به عنوان تفسیرگر افکار عمومی - که در برابر «حقیقت عقلانی»، سطحی و ناقص است - محکوم کرده.

باید که می‌دانیم، یکی آن را سر، سر یابد و دیگری نه این باد، نزد آن کلمه که به او احساس سردی می‌دهد، سرد است و نزد آنی که چنین احساسی نمی‌دهد، سرد نیست. حال در مقابل این وضع، پرسش «عقلانی» فیلسوف افلاطون در نه‌هفت‌توسا چنین است: «پس باید بگوئیم که ماد در نفس خود سرد است یا گرم...؟» (همانجا). نه‌انسنو که دعوی امینی، دقیقاً بر سر نفس طرح چنین پرسشی است. یکی، سوفیست، نقطه حرکت و مشکل خود را بر تاثیر متفاوت پدیدار ادر این جا نادا روی نکانک آدمیان می‌نهد و دیگری، فیلسوف، در پی کشف حقیقت موجود در «غس» یاد است.

ما در این جا با دو قرارگاه position فلسفی کاملاً متضاد روبرو هستیم. یکی تقدم را به احساس، ادراک و تجربه خود انسان‌ها از «اشیا» و «چیرها» می‌دهد و دیگری به «حقیقت» نفس «اشیا» یکی، «ماتریالیستی» است، مبین معنی که انسان‌ها افراد مشخص و معین، با جسم و روح و درک و احساس‌های متفاوت و متفاوتشان را در مرکز، در کانون هستی و عمل قرار می‌دهد، دیگری، حناقبزیستی و ایدئالیستی است زیرا «ایده»ای نه نام «حقیقت» می‌نشد اشیا را در مرکز، در کانون، و انسان را فرج، در حول آن. بر محور آن قرار می‌دهد، این دو نوع رویکرده فلسفی، در حوزه مشخص بحث ما که امر شهر، داری، نقد سیاست باشد، به دو شیوه و روش کار متضاد می‌انجامند.

یک شیوه با روش کاری است که ما بارها در طول مقالات خود آن را به نقد کشیده‌ایم. روشی که «اگورا» یا «میدان عامه» را می‌وزن می‌کند تا «آکادمی خصوصی» را در خلوت بپوشاند.

دیگری، شیوه و روش کاری است که اهمیت و اولویت را به «میدان» مداخله، مقابله، مشارکت شهرنهار می‌دهد، چیزی که برای «شهر» خوب می‌نماید آن چیزی است که شهر، خود-بر خود-وضع می‌کند:

است که این دو گفتار از سوی یک فرد و در مورد هر چیز بیان می‌شود. یعنی یک شخص در باره هر چیز و در آن واحد، دو دیسکور، دو گفتار متضاد ارائه می‌دهد، دو نوع حرف می‌زند پس ما در این جا با دیالوگ یا دیالکتیکی سر و کار داریم که در فرایند آن، نظری بر دیگری چیره می‌شود و ما در نهایت، «نظر» سوسی، به عنوان حقیقت، از اشتراک یا «سنتر» دو نظر دیگر، از جمع زدن آنها و گرد کردن آنها، حاصل می‌گردد: «دو لوگوی پروتاگوراسی ضد-دیالکتیکی است. ضد-دیالکتیکی است چون در راستای آن، نه وحدت صورت می‌پذیرد و نه استخراج، نه تطبیق و نه Aufhebung. در این جا هیچ «تقسیم»ی انجام نمی‌پذیرد، نه «بگ» به «د» تقسیم می‌شود و نه «دو به یک»، بلکه «دو» از ابتدا «د» و «سوز» «د» و یا همان‌طور که خواهیم دید، «چند» باقی ماند.

اهمیت به برای نظریه‌ی «دو لوگوی» پروتاگوراس برای بحث ما در آن حالتی که بر خلاف دیسکور رایج و سنتی سیاسی که مدعی کلام راستین و حقیقت یگانه است، که در نزد او همه چیز سلم و ساجل است، که «پاسخ دهند» و «ایمان آور» است، که «ارادگشا» و «حلال مشکلات» است، در این جا و در نقطه مقابل، ما با گفتاری از شیخ دیگر، با گفتاری بدیع و غیرعادی سروکار داریم. گفتاری که به «دو» بلکه «چندگانه multiple» است. چندان و چندگانه است متضاد و بفرج است. پس ناسند و معنی است. شرطی، ز پرستی‌انگیزانه است زیرا که واقعیت «شهر» و پدیدارهای اجتماعی ناظر بر شهر-داری، که «دیسکور» می‌خواهد برحمان ساسی آنها باشد، خود چندان، چندگانه، متضاد، انطافی و بفرج است.

پس اگر در امر شهر، داری، «حقیقت»ی وجود ندارد، که نیاز به کارشناس «حقیقت» ساز داشته باشد، همه سردمان، «چند-گفتاری» خود، می‌تواند در سرپرست «شهر» خود سهم شوند. بدینسان بر سر در فلسفه شهر-داری، آن جا که گفتارهای متقابل، بدون حذف یکدیگر انامرانی دو لوگوی در هر چیزا هم یستی، هم‌شیری و هم‌آوردی می‌کنند، بر خلاف آنچه که افلاطون بر سر در آگاهی خود نوشته، «دو این جا قس و وارد می‌شود که غنسه بداند، باید نگاشت که در این «میدان»، هرکس با گفتارهای گونه‌گور و حصا خود، با حجاب «سوج» که در طول حیات و فعالیت فردی و اجتماعی خود کسب کرده است، می‌تواند و باید وارد شود، اظهار نظر، مشارکت و بحالت کند.

از «دو گفتار متضاد» در هر چیز، همان‌گونه که اشاره کردیم، می‌توان به مقوله «چند گفتاری» در هر چیز» که مفهوم صحیح‌تر و بهتری است، رسید. البته پروتاگوراس صریحاً تا این حد نمی‌رود، ما این همه، همین استثنای از «دو لوگوی متضاد» او غیر متضادانه نیست. ندیست تریست که اگر گفتار A در مقابل گفتار B قرار گیرد، نه معنایی، می‌توان دومی را برحمان همه نظرات غیر اولی دانست. پس دومی خود، یک نظر واحد نبوده بلکه شامل همه نظرات مخالف اولی می‌باشد. اما این استدلال دارای یک ضعف اساسی و گنبد ناپذیر است. ما این‌گونه جمع زدن، ما همه نظرات مخالف A را در غیر-او، در چیزی به نام B یا غیر- A معرفی می‌کنیم و این شیوه‌ای است که ما جوهر و روح نظریه پروتاگوراسی یعنی درگانگی، تغایب و مطلق‌گرایی دیالکتیکی نمی‌تواند تراش داشته باشد. مخصوص در تضاد یا نظریه دیگری از سوفیست قرار می‌گیرد که میزان هم چیز را در انسان و در دریافت‌های بسیار متنوع او می‌شناسد.

- پروتاگوراس: آسان میزان هر چیز است.

پس از طرح نظریه «دو لوگوی متضاد» و در ادامه نقل قول از

فلاسفه، عده‌ای متعدد، برگزیده‌گان یا «البت»های خاص... خطاب واقع می‌شوند. با این که عملاً و صباططور که گفتیم، در شرایط تاریخی آن دوره در یونان، شاگردان پروتاگوراس عمدتاً از اشراف‌زادگان بودند (البته در این که آیا همه آنها از اشراف صرفه بوده‌اند یا نه و در مورد تعلق طیفانی خود پروتاگوراس، بسیار یونان‌شناسان اختلاف است). اما آنچه که مسلم است و افلاطون نیز در پروتاگوراس خود به آن معترف است، این است که شاگردان سوفیست، بیشتر جوانانی بودند که از شهرها و افق‌های گوناگون می‌آمدند و بسیاری از آنها، در کنار نامدارترین آنها چون پسران پریکلز، گم‌نام و ناشناخته بودند.

چون به درون رقتیم پروتاگوراس را دیدیم که در ایوان خانه قدم می‌زد، در یک سوی او کالیاس پسر هیپونیوکوس... و پارالوس پسر پریکلز... و خارمیدس پسر گلاکون حرکت می‌کردند و در سوی دیگر کسانتیپوس پسر دیگر پریکلز و... نه‌دسال آنان نیز گروهی بیگانه در حرکت بودند که پروتاگوراس از شهرهای مختلف گرد آورده... بود ادر مشن فرانس به ترجمه Emile Chambry آمده است: به دنبال آنها و فراگوش، گروهی از اشخاصی une troupe de gens در حرکت بودند که البته عمدتاً از خارجی‌ها تشکیل شده بودند و پروتاگوراس که از شهرهای مختلف گذر می‌کرد، آنها را گرد آورده بود. (پروتاگوراس ۳۱۵ در فرانسه ۳۱۶d ۱۳۱۵) همه جا تأکیدات از من است).

در این جا افلاطون، ما زبان سقراط، نام و شناسی از این «خارجی‌ها» نمی‌برد. آیا بدین سبب است که چون این جوانان از شهرهای دیگر می‌آیند و افلاطون آنها را نمی‌شناسد، برای معرفی آنها از واژه «خارجی» استفاده می‌کند؟ ایضاً افرادی که در شهر دیگری متولد شده‌اند و می‌دانند که در این، ایشان، مانند بردگان و زنان، از برخی حقوق شهروندی برخوردار نبوده‌اند، چون حق رأی و شرکت در مجلس! اما این در حالی است که بسیاری از نام‌آوران شهرهای دیگر یونان و فرزندان آنها، در آثار شناخته شده بودند پس ناشناس بودن این گروه (یا اشخاص خارجی، که از شهرهای مختلف یونان می‌آیند، نزد افلاطون، آیا بدین علت نیست که آنها برخلاف پسران پریکلز و دیگر صاحب‌منصبانی که او از آنها نام می‌برد، اشراف‌زاده نیستند، یعنی از اشراف و طبقات عامی و متوسط می‌باشند؟ و درست آیا به همین خاطر نیست که افلاطون که عضو یکی از پر نفوذترین و پر مقتدرترین خانواده‌های یونان است، آن خارجی‌های بی‌نام و نشان را نمی‌شناسد؟ در واقع، دشمنی اصلی افلاطون با سوفیست‌ها تنها و عمدتاً به خاطر آن بود که ایشان، به زعم فیلسوف، نه جای علم و دانش حقیقی، «خارجی و لغافلی» را در ازای پول، نه مردم غالب می‌کردند بلکه بویژه بر سر این مهم بود که آنها معلومات خود را در اختیار هر کس و ناکسی، خودی و بیگانه انانسان و گم‌نام، قرار می‌دادند.

اهمیت دیگر پریلماتیک اجتماعی-وهابشانه نزد پروتاگوراس در حلقه خود کردن این اصل و پیش است که شهروندان خود باید، هم‌چون سامان دادن خانه خود، در اداره امور شهر نیز سهیم شوند. در نتیجه، چنین دریافت و پیشنی از امر شهر-داری نه چنان پراتیک و سبک کاری می‌انجامند که با فیلسوف-شاهی نوع افلاطونی کاملاً و عمیقاً متضاد است.

در یک جا، در پراتیک پروتاگوراسی، «آموزش» با این فلسفه و هدف صورت می‌گیرد که شهروندان قادر شوند در آگورا، در دادگاه‌ها و در مجالس... فعال شوند. نقطه نظرات، عقاید و doxa خود را بیان کنند، در برابر مخالفین خود، از مواضع خود، با سلاح بیان و استدلال، دفاع کنند. خود رأی، مستقل و صاحب اختیار شوند. در یک کلام در امور شهر، شخصاً و مستقیماً شرکت و دخالت کنند شهروندان نه بویژه خود، با مشارکت در شهر-داری هر چه بیشتر هنر اداره شهر را فرامی‌گیرند، پس در حوزه «سیاست»

چیزهایی که به نظر شهری خوب و زیبا می‌نمایند، تا هنگامی برای آن شهر خوب و زیبایی که آنها را وضع decreta کرده است، اشته‌توس، (E-E 117).

اهمیت فوق‌العاده «پاسخ» پروتاگوراس از زبان سقراط اگر پروتاگوراس رفته می‌بود چنین می‌گفت... در این است که این نگاه برای شهر «خود-سخناری» و «اختیار» نام و تمام قائل است. هر چند که به نظر ما به و زشت آید، خویش و زیبایی برای شهر را خود شهر تشخیص می‌دهد... پس تعویب می‌ساید، وضع می‌کند یعنی همانطور که دپور آنها را، خود تعیین کرده است. امروز آنها را، خود، فسخ می‌کند و فردا آنها را، خود، با خویش و زیبایی دیگری تعویب خواهد کرد.

در این نگاه، صرف هیات و جوشش «آگورا» مهم‌تر از هر «حقیقت‌ای» است که بحثل از آن هم‌آوردی برچیزد حقیقتی که اگر هم برتباد، البته نه یک بلکه «حقیقت»ها خواهند بود «حقیقت»هایی، نه قول پروتاگوراس، در مقیاس آدمیان پندانه و متفاوت، یعنی پسران پریکلز «حقیقت»های مفرج، نسبی، تعبیر پذیر، نسخ پذیر... در جانش یا یکدیگر، ناسلم، شرطی، معنائی و انعافی.

- پروتاگوراس: یک پراتیکسی افتتاح کننده.

سوفیست‌ها، بویژه نام‌آورترین آنها که آشکارا و بی‌مهاها خود را سوفیست می‌نامیدند و به سوفیست بودن افتخار می‌کردند، هم‌چون پروتاگوراس، نخستین روشنفکران-سیاح و آموزگاران- شهر-خود-آموز در تاریخ بودند. پروتاگوراس در جانش «ساکر» نبود، همواره در هر شهری که می‌رفت، «مسافر» و «بیگانه» بود. در «عاشیه» بود چون «مسافر» بود در گفت و گذار از شهری به شهری دیگر. به کار «تدریس» بویژه آموزش جوانان می‌پرداخت و از باب آن، برای گذران زندگی خود، چون از طبقه اعیان و اشراف نبود، حق التدریس دریافت می‌کرد. لذا، در شرایط تاریخی قرن پنجم پیش از میلاد در یونان، شاگردان او عمدتاً از اشراف‌زادگان و فرزندان طبقات مرفه و صاحب‌مال و متال و منصب بودند. اما «آموزش» پروتاگوراس با دیگر تئوسوفیست‌ها، چه از نوع رایج سوفیستی و چه آکادمیکی از نوع افلاطونی، ارسطونی و غیره یک تفاوت اساسی داشت:

سوفیست‌ها جوانان را می‌آزادند: آنان را که تازه از پنج دستار رهایی یافته‌اند مجبور می‌سازند چیزهایی تازه بیاموزند و دانش‌هایی مانند حساب و هندسه و ستاره‌شناسی و موسیقی فراگیرند... اما جوانی که نرد هنر می‌آید تنها هنری را می‌آموزد که برای آموختن آن آمده است... هنری که به او می‌آموزد این است که در زندگی خصوصی خانه خود را چگونه سامان دهد و در امور شهر چگونه از راه گفتار و کردار در اداره آن سهیم شود. (پروتاگوراس - افلاطون، ۳۱۸B-۳۱۹A)

عصارت آن چه را که من بزرگی و بدعت پراتیکسی و Agir شهر-مداری پروتاگوراسی در تقابل با پراتیک فیلسوف-شاهی افلاطونی می‌نامم، به روشنی در گفته فوق بیان و برحسته شده است.

در اندیشه «آموزش» پروتاگوراسی یک پریلماتیک «اجتماعی-وهابشانه» وجود دارد که عظمت، فوت، بزرگی و تمایز آن را می‌سازد چگونه جوانان او بطور کلی همه مردم از راه گفتار و کردار می‌توانند در اداره امور شهر سهیم شوند؟ این نکته دارای اهمیت نه‌سرتانی است زیرا که مضمون کار آموزشی سوفیستی و بطور کلی جوهر تمامی اقدام پروتاگوراسی به وسیله پریلماتیک فوق تبیین و تعییب می‌شوند.

اهمیت نخستین پریلماتیک فوق در این نظریه است - بر روی کسبه نظریه تأکید می‌کنیم - که همه کس و نه صرفاً، هم‌چون نزد

سیاست «معلم/متعلم»، عناصر ناظم بر آموزش، از نوع کلاسیک، یعنی «حاکم/محلومی» است. این حاکم بر محکوم، سوره بلکه چونان منبسطی است که توانا معلم و متعلم در فضای مشترک و متناهی که پیرامون خود آموزنده یا پراکنس شهری در آن اجرا می‌گردد، جا به جا می‌شوند. در موضوع نگارگری می‌نشینند و به عامل و فاکتور درونی و هدایتیبری از فرایند process شهر-خود-گردان-خود-آموز در می‌آیند.

اما در جای دیگر، در آکادمی افلاطونی، هدف آموزش سیاسی به قول آریستو، Fabrication است «ساختن» پاسداران یا طبقه‌ای است که باید به مدیران و حاکمان شهر در آیند. اینان همواره در پرتو تعلیمات فیلسوف، مانند بر «شهروند-پیرو» منظم شوند. تا «شهرشلوغ» را وام و آرام کند. پس سیاست «معلم/شاگردی»، که مبتنی بر مثلث فیلسوف-شاه/حاکم-صاحب قدرت/pouvoir/شهروند-پیرو است. همواره باقی، منظم و تا به نهایت بازتولید می‌شوند.

- پروتاگوراس: در قلب «بحران» و «سفر»

سوفسطایی sophistique در یک لحظه تاریخی-اجتماعی ویژه‌ای در یونان عروج کرد. سوفیسم که نه‌راستی از دل دگرگونی‌های یونان زایش یافته بود. با خود و در خود، همه تضادها و تناقضات آن را حمل می‌کرد. سوفیسم و پروتاگوراس، در برهه‌ای از تاریخ یونان که بحران شهر-داری در بستر متداهات و جنگ‌های متوالی و بی‌تاب‌ناپذیر، به بالاترین نقطه اوج خود رسیده بود، از «جهانی» بررسی‌حاست که در آن نظریه‌ها و سنت‌ها به پیش‌پیش می‌رفتند، اقلان‌ها منززل و منهدم می‌شدند، صلح و شایسته و آرامش از افق قابل‌دسترسی دور می‌گردیدند، اراده جمع collectif و فرد individuo برهم می‌ساختند، تشکیلات‌های سیاسی conunions در بحران مشروعیت و صلاحیت فرو رفته بودند. آریستوگراسی تاریخی در افول و انحطاط، دموکراسی یونان، ناتوان و الیگارشی جان سخت همواره در گمین نشسته بود. در یک کلام آن چه که بود، یعنی وضع موجود، دیگر پاسخ نمی‌داد. ولیکن از دل این کارزار، آن چه که هنوز نبود، یعنی وضع دگر-نرون نمی‌آمد. پروتاگوراس و پروتاگوراسی نعم‌اعلای این شرایط پیچیده-چندان، نامعلوم و منقلب... اند.

در بین سوفیست‌شناسان، ماریو اونترشتاینر Mario Unterstein شاید بیش از هر کس دیگری، در صمیمیت کتاب خود موسوم به A sofisti، پیرامون ریشه‌های اجتماعی سوفیسم مطالعه و پژوهش کرده باشد. او بر روی مهمی انگشت گذاشته است که محور اصلی برداشت و فراشت ما از پروتاگوراس را تشکیل می‌دهد: سوفسطایی باید به منزله بیان طبیعی آگاهی جدید دریافت شود. آگاهی به این که واقعیت چقدر متضاد و بنابراین تراژیک است... عروج سوفسطایی بطور گسترده‌ای متعین از آن شرایط اجتماعی-تاریخی است که خود را به صورت بحران‌های آشفتن و درهم و برهم نشان می‌سازد... سوفیست‌ها، ما رویکردی ضد ایدئالیستی و مشخص (کنکرت) نه مسائل... واقعیت را در جنبه هر حقیقت (دگماتیسم) حسی نمی‌کنند بلکه برعکس آن را در تمامی تضاد هایش، در تمامی تراژیک بودنش، برای طبیعی‌ها می‌سازند.

از میان عواملی که به پیدایش سوفیستیک می‌انجامد، ما اختصاراً به سه عامل دگرگون‌ساز در راستای مشخص بحث‌مان اشاره می‌کنیم: فاکتور ارزش‌شکن، سنت‌شکن و جدال سه‌پایان در یونان. نقش فعال شدن انسان تحریک در روندی تناقضی (conflictual) میان دو «برآمدن»، یکی رواند روح جمعی و دیگری رقیب‌های فردی، و سرانجام، عوامل انحطاط سیاسی و اخلاقی

آریستوکراسی و ناتوانی نظام‌های مختلف سیاسی، چه محرم و چه استراعی، در ارایه پاسخ‌های آلترناتیوی. پس به عاملی در شکل‌گیری آنچه که من پروتاگوراسی می‌نامم، یعنی چند-گفتابنی. انسان-کانونی و شهر-مداری، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند.

سوفیسم بطور عمده در عصری ظهور می‌کند که جنگ‌های متوالی میان هلنی‌ها، جنگ پلیونیوز، در ادامه لشکر کشی ایران به یونان و شیوه‌های اجتماعی و سیاسی-شهری دیگر... شرایطی را فراهم می‌آورد که همه ارزش‌ها و مناسبات، از جمله حلوه عدل، مرد-امنیات و خوشن‌داری، که از ارزش‌های استوار آریستوکراسی یونان پشمار می‌روند، به زیر تازانده پرسش و ناآوردی گرفته می‌شوند. پس با-اوت‌شناسی، ناهم‌اوا، بهتر می‌گوید:

جنگ، مقدمات اصحلال ارزش‌ها را پایه زیری کرده بود به طوری که ناگزیر، اصول کهن جورانه زیر سؤال می‌رفتند. جنگ‌های طرفدارانه به نیروی مبدل شده بود که بر ساخت داخلی و خارجی سنگینی می‌کردند. بازی رقابت برای منابع به ظهور ابده‌های تم و فرحوله شدن آنها می‌انجامید.

محافظه‌گاران ده و ترقی‌خواهان شهر به سوی مبارزات سخت و گذشت‌ناپذیری کشانیده می‌شدند و در نتیجه مواضع رادیکالی اتخاذ می‌کردند... جنگ را بنابراین می‌توان صد پیدایش روح طبقاتی و پارتنی‌سازی به‌شمار آورد که ناگزیر به شوروی‌های سیاسی متضادی منجر می‌گردید و در این راستا سوفیست‌ها، البته، فهرمانان این شوروی‌ها بودند.

عوامل مختلفی که بررسی آن‌ها حائز اهمیت است، می‌تواند ولیکن از حوصله بحث ما خارج است. مگر به پیدایش Polis و مرکزی شدن های و نقش آن در یونان صد پنجم پیش از میلاد می‌گردند. «شهر» در آن مقطع تاریخی-اجتماعی، در آن انسان بود، تنها به معنای جمعی از افراد در تقابل خود با دیگر مردمان پراکنده در ادهات نبود. پولیس یونانی مجمع Collectif بود. تحریر و تجلی شهروندان Politeia بود. مجالس شور و تصمیم‌گیری Ekklesia و Boule بود. حضان حلوه، صلاحه و مداخله Agora بود. انتخاب مسئولان و قانون‌گزاران بطور موقت و از طریق قرعه‌کشی بود.

تذکرات‌های عمومی Helice بود. کمک مالی کردن به شهروندان می‌ضاحت برای شرکت آنها در امور شهر-داری بود. در یک کلام، وانگی و همسنگی شهروند با شهر خود سن وانگی و همسنگی فرد با کانون خانواده‌اش بود. در این وانگی-همسنگی به شهر خود بود که انسان حریت و ارزش‌های خود را می‌یافت و به یاری آنها در وقت لازم به دفاع نظامی از شهر خود در مقابل تجاوز بیگانه، صادرات می‌کرد.

اما رشد و ترقی روح جمع و مشارکت عمومی، رشد و ترقی منابع عمومی و قدرت جمع، Demos cratos، در غیر حال باعث رشد و ترقی روح رقابت میان افراد جامعه، موجب رشد و ترقی فرد و فردیت جهت تصرف مقام و منصب و حرجه می‌گردند. شاگردان پروتاگوراسی که فراگرفتی همه شهر-داری را از آن همه می‌دانست، نزد استاد خود می‌آموختند تا چگونگی هم‌چون یونان عالی‌رته خود، در صحنه رقابت‌های سیاسی برای قدرت و منصب وارد عمل شوند. می‌دانیم که در اوج Demos cratos، یونان، افراد با نفوذ، آریستوکرات‌ها، مستغنی، صاحب منصبان نظامی و غیره همواره نقش مهمی ایفا می‌کردند. شاپسنگی‌ها و توانایی‌های فردی اهمیت خود را در اداره امور کشور حفظ می‌کردند. می‌دانیم که در آن زمان، همدن پریکنسی Pericles که در خطبه معروف خود در مقابل جهاننیدن دموکراسی یونانی را ارج می‌جاء، خود بدون وقفه قدرت را در دست می‌داشت، به طوری که نوسی‌دید Thucydide می‌نویسد از ما کند که با پریکنس، دموکراسی در عمل به سوی حکومت فردی می‌گرایید. در این اوضاع است که سوفیست‌ها و پروتاگوراس، با قرار گرفتن در کانون جدال میان روح جمعی و فردی،

اساسی عربی گرفته شده با تنها تغییرات کوچکی در آن داده شده است. نهادهای بسیاری در سطوح و شئون گوناگون زندگی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نیز نهادهایی هستند که از عرب اقتباس شده‌اند. مانند نهادهای آموزش و پرورش، دستان و دبیرستان و دانشگاه و اکثر موضوع‌ها و مواد درسی و شیوهی تدریس؛ شیوه‌های لباس پوشیدن، مزاجه و وسایل تفریح و تفریبات؛ نهادهای موضوع‌ها و اشکال تفریحی و ورزشی؛ هنر و نهادهای هنری؛ نهادهای اقتصادی؛ بانک‌داری، بیمه، تولید انرژی، صنایع، تبلیغات، تعارضی؛ ابزار و شیوه‌های تولید و مبادله‌ی اطلاعاتی و تبلیغی؛ روزنامه، مجله، رادیو و تلویزیون، ویدئو، شهرسازی و آنج‌شان دادن نمونه‌های نفوذ فرهنگ و شیوهی زندگی عربی در نه تنها در جامعه‌ی ایرانی، بلکه در تمام جوامع از چین گرفته تا ژاپن و آرژانتین گرفته تا هندوستان، کشور است. آنچه شاید دشوار باشد یافتن نمونه‌هایی است از باقیمانده‌ی شیوه و آداب زندگی پیش از این دوران، دوران سرمانه‌ی داری، زیرا شیوهی زندگی عربی را نمی‌توان به درستی تا عنوان فرهنگ عربی مشخص کرد. آنچه این شیوه از زندگی را مشخص می‌کند سرمایه‌داری است. امروز خود اروپاییان غربی، یعنی در حالی که این فرهنگ ترمه یافته، تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ آمریکایی قرار دارد چرا که بر این سرمانه‌ی داری در آنجا از اروپا پیشرفته‌تر است. واقعیت این است که کشورهای عقب‌مانده‌ای که در نتیجه‌ی مزاجه با کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، هر شکلی که این مزاجه داشته است، دستخوش تغییرات گردیده و نه حرکتی جوامع سرمایه‌داری کشنده شده‌اند و از جمله ایران، نقش قابل‌ارزشی در پیشرفت علم و تکنولوژی و فرهنگ مدرن در صدهای رستنه‌ها نداشته‌اند این واقعیتی است که چه خوب و چه بد، چه احساس غرور و فخر ما را خریجه‌دار سازد و چه نازده، هر آدم واقع‌بینی بپذیرد از پذیرفتن آن است.

۱- امروز در جامعه‌ی ما کسی را نمی‌توان یافت، نه از حکومت‌گران، ولایت‌فهی و نه از حکومت‌شوندگان سرانجام، که خواهان بازگشت به شرایط پیشین باشد چه کسی حاضر است به جای استفاده از نیروی مری که چراغ پیمه‌سور باز کرده؟ چه کسی خواهد آن است که نه جای استفاده از خودرو و جاده‌ی آسفالتی، تیر و هواپیما به کوره‌راه‌های سال روز باز کرده؟ چه کسی خواهد آن است که به جای استفاده از آجر و دستاوردهای دانش، تکلیک‌ها و ابزار و دستگاه‌های پزشکی به شیوه‌های معادای طب سنتی باز کرده؟ این فهرست را می‌توان بطور دلخواه ادامه داد.

۲- ما ایرانیان افتخار می‌کنیم که مردمانی بوده‌ایم فرهنگ‌دار و تولیدکنندگان فرهنگ که در گذشته به فرهنگ و تمدن شرقی خدماتی کزین‌ها کرده‌ایم و امروزه هر جا که در تمدن شرقی و در تمدن و فرهنگ مردمان گوناگون نشانه‌هایی از فرهنگ باستانی خود ببینیم از این امر خوشحال می‌شویم و سر تپاگان خود ارجح می‌گذاریم و نه آنان می‌نالیم. حال پرسیدنی است که چگونه است که پذیرش فرهنگ خود را توسط مردمان دیگر کاری خردمندانه از سوی آنان ارزیابی می‌کنیم ولی خود را بی‌بیار از تأثیرپذیری از فرهنگ دیگران می‌دانیم و چنین تأثیرپذیری‌ای را دون‌شان خود داشته‌ان را حوار می‌شماریم ولی تپاگان ما چون انسان‌هایی بودند تا هوش و ذکاوت و نوآوری و کنجکاوی، چشم و گوش خود را در روبرو شدن ما فرهنگ‌های دیگر نمی‌شدند و در نتیجه‌ی مزاجه با مردمان دیگر، هر جا که ما اندیشه‌های نو روبرو می‌گشتند با راه و روشی از زندگی را بهتر از راه و روش خود تشخیص می‌دادند، آن اندیشه‌ها و راه و روش‌ها را اقتباس می‌کردند و در نهایت به آن تکامل می‌بخشیدند و آنها را با نیازهای خود همساز می‌ساختند و آن را جریب از فرهنگ خود می‌کردند. تأثیرپذیری فرهنگ‌ها از یکدیگر و تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر امری است اجتناب‌ناپذیر و لازم و مرسوم.

هم خود علمه و متأثر از آن دعوا می‌نشدند و هم نرحمان و برگرزاده از به جامعه.

در پی بحران ارزش‌ها که از خنگ و اول حاکمیت آریستوکراسی بوس می‌شایی می‌گردید، بحران اشکال مختلف نظام‌ها، تنوری‌های سنتی بر کشف بهترین حکومت را نیز پیش از پیش سسی و پیش‌انگیز می‌کرد؛ در این ناره بر ما هم قولی از اوست‌شاپیر را خایر می‌شماریم:

مبارزات سیاسی تشدید می‌گردند، تقابل میان احزاب موجب پیدایش تنوری‌های سیاسی می‌شوند و در پی تصادهایی که میان آنها دهی می‌گردد شی از پیش محسوس می‌شود که مسئله بهترین شکل حکومت را نمی‌توان به صورت عملی حل کرد... بریتاناکوراس با این که به دعوت دوستش پریگلن، طرحی را برای قانون اساسی یکی از شهرهای یونان تدوین می‌کند. نخستین متمم‌نامه شهر داری در تاریخ است که مشغله ذهنی و عملی خود را از چشمة ایدئالستی و متافیزیکی حول برنش بهترین راه‌ها رها می‌سازد. او مهم خود را بر مفریح دخالت‌گری چندان و مشارک در امور شهر می‌نهد و این بگ گسست بدیع و ارزش‌مندی بود که همانطور که در ادامه این مقالات خواهیم دید، فررها بعد از تجربه سوتیسونی در یونان، تنها روحی از سارکنس قادر می‌شود مسیر نامعلوم و ناشوار پروتاگوراسی را از پی گیرد و باز این در حالی است که مدعاً اصلی فلسفه سیاسی در تاریخ، تا پیش‌گوسپی همانطور همیشه در جست‌وجوی کشف بهشت روی زمین بوده است. راه راست، سستی، امن و امنی که صواره فلسفه سیاسی طی کرده و دنبال می‌کنند...

ادامه دارد

«تجاوز فرهنگی» یک ...

۲- اگر معنای «تجاوز» نزد مردم روشن است، مقوله‌ی «فرهنگ غرب» چندان روشن و شفاف نیست. بالاتر از آن، نه ظاهر، معلوم است منظور ولایت‌فهیان از فرهنگ غرب چیست و آنان کدام بخش‌هایی از فرهنگ غرب را عنصر به حال جامعه، البته در واقع، عنصر به حال خود می‌دانند. می‌گویم بخش‌هایی، چون روشن است که آنان تا محسوسه‌ی فرهنگ غرب مخالفت نمی‌کنند. زیرا اگر منظور از فرهنگ، معانی و معانی و ارزش‌ها و عادات‌ها و عهده‌ها و هنر و ابزار و نهادهای ... یا به عبارت دیگر آداب و شیوهی زندگی مردم معینی در زمان یا دوران معینی باشد، کافی است در ایران نظری به دور و بر خود بیندازیم تا دریابیم که مدت زمانی است که نهادهای و آداب و شیوهی زندگی عربی در ایران رسوخ کرده و به تدریج به عرصه‌ها و حوزه‌های متفاوت زندگی مردم به نه بخش‌ها و لایه‌های گوناگون جامعه گسترش یافته و امروزه همه جا گیر شده است. ساختار قانونی نظام مشافص و شتر کاد پندگ جمهوری اسلامی، حوزه مومنه‌ای است گویا از درجه‌ی خود فرهنگ عرب در ایران و عیب و نقص‌ها، نقص‌ها و نقائص‌ها و انتقاص‌ها آن اتفاق در آن جاها ظاهر می‌شود؛ که گرفته شده‌ها از فرهنگ پیشرفته‌ی غربی را به فرهنگ اسلامی عربی عقب مانده‌ها آلوده کرده‌اند.

از ماد سومه، مقوله‌ی قانون اساسی را بگیریید. این مقوله، مقوله‌ای است وارداتی، که از فرهنگ سیاسی غرب گرفته شده است. در گنجای تاریخ ایران و در چه زمانی، یا در گنجای فرهنگ اسلامی‌شان، ولایت‌فهیان می‌توانند وجود چنین مقوله‌ای را در فرهنگ سیاسی، یا در قرآن یا در حدیث‌های محمدی یا در حکومت علی و غیره به ما نشان دهند. ساختار بخش‌ها و نهادهای قانون اساسی سیر، در آنجا که از اسحاق و پیوستگی منطقی برخوردار است، یا بطور مستقیم و بدون تغییر از قانون‌های

زمان معین به بهترین وجهی از نیازها را برآورده محک بوده‌ی مردم در درستی یا نادرستی باورشان به این یا آن ایدئولوژی یا نظریه یا دکترین به تعیین آنها در تنوعی بلکه برآوردهی بهره‌ای آن در عمل است هنگامی که انتظاراتی که آن ایدئولوژی یا نظریه یا دکترین در رابطه با برآوردهی نیازهای بوده‌ی مردم در آنان ایجاد کرده یا آنچه آنان در زندگی روزمره‌ی خود در عمل تجربه می‌کنند دیگر انطباقی نداشته باشد و شکافی عمیق میان وعده‌ها و حرف‌ها و انتظارات با عمل و تجربه‌ی بلاواسطه در زندگی واقعی پدید آید مردم از آن ایدئولوژی یا نظریه یا دکترین روی می‌گردانند و آنها را سلفاگران به ضد خود بدل می‌گردند. محک هر چیزی پراتیک است و لاخیر شاقص میان حرف‌ها و وعده‌ها با آنچه آنان در عمل مشاهده و حس می‌کنند آنان را برای شنیدن راه حل‌های دیگر و تأمل درباره‌ی آنها آماده می‌سازد.

مردم نه به دلیل نفس اسلام و نه به دلیل درست پنداشتنش ولایت فقیه به دنبال چیزی رفتند. آنان می‌پنداشتند و امید و انتظار داشتند که در حکومت جدید نیازهایشان بهتر از گذشته برآورده خواهد شد. و اکنون که تجربه و پراتیک زندگی عکس آن را به آنان ثابت کرده است از آن حکومت رویگردان شده‌اند و اکثر ولایت فقیهیان در ازادگی حکومت خود و وضع سرخود اصرار دارند شاید که در معضلاتش نیز تجدید نظر کنند و خود را با دست خویش آن را با شرایط روز منطبق سازند. زیرا مدعی‌ی که پیروان نداشته باشد نه درد دانی با مائیان آن می‌خورد و نفس اجتماعی ندارد.

۸- مردم در جریان «دوم خرداد» و پس از آن با استفاده از هر فرصتی نظر خود را درباره‌ی کارآمدی ننگی ولایت فقیهیان و وضعیت زندگی و معاش خود ابراز داشته‌اند. از آن تاریخ در عمر حکم تاریخی مردم و در نفس «دوم خرداد» در دست داریندگان قدرت مظلوم، خود را با سخاوت در جریان را در برابر همه قرار می‌دهند. یکی جریانی که به حد جواهر حفظ وضعیت موجود سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است و جریان دیگر نفسی مجموعه‌ی سیره‌هایی که به درخات گوناگون جواهر تغییر است ولایت فقیهیان، جریان اول را که جواهر ادامه و گسترش وضع موجود است یعنی: استناد، ظلم و ستم و فقر و فساد و حشا و اعتیاد و سرکوب و زندان و قتل و آتش، یا به عبارت دیگر، جرمی مردم از آن شکر دارند، جریان طرفداران فرهنگ و سنت اسلامی می‌خواهد و نیروی دیگر را که جواهر آزادی، استقرار دموکراسی، عدالت اجتماعی، حکومت قانون، بان و آب و کار و رفاه و رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... می‌باشد، یعنی آنچه آرزوی مردم است طرفداران فرهنگ عرب و پرچم‌دار آن معرفی می‌کند. آیا بدین‌سان عوامل واقعی «تهاجم فرهنگی غرب» یعنی هر آنچه مقبول مردم است، و سلفاگران آن خود ولایت فقیهیان هستند!

نقش دین در پیدایش ...

این ساختار نظریاً بدون هرگونه تحولی، کم و بیش تا اواخر سده پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم میلادی در بیشتر کشورهای اروپایی وجود داشت. خصوصیت اصلی جامعه رسته‌ای آن بود که در این جوامع مشاغل اجتماعی در انحصار یکی از رسته‌های اجتماعی قرار داشت و هر کسی پس از تولد اصلاً به رسته پدری خویش رسته بود و حق داشت از امتیازات و امکاناتی که نظر انحصاری در اختیار آن رسته بود، بهره‌مند شود (۱۱). نفوذ رسته‌های اجتماعی از یکدیگر بر حد سبکی که در قدرت سیاسی داشتند، تعیین می‌شد (۱۲).

با این حال بر اساس بررسی‌های ریچارد وان دولسن Richard van Dulmen (۳) آشکار می‌شود که در آغاز قرن شانزدهم همراه با

۲- می‌دانیم که بر خلاف اروپای غربی که در آنجا پیشرفت و تکامل در علم و تکنیک و دگرگون شدن شیوه‌ی تولید و توزیع و کار و زندگی تحت تأثیر عمل‌کرد سرمایه‌ی صنعتی انجام گرفت، در ایران آشنا شدن ایرانیان با اندیشه‌ها و فرهنگ و شیوه‌ی زندگی در اروپای غربی عوامل اساسی تحول بوده است، و روشن است که حاملان اندیشه‌ها روشنفکران و درس‌آموختگان آمد ولی مردم ایران هرگز به نا سرمدان فرهنگ و نه با فرهنگ آنان سر جنگ داشته‌اند بلکه آنان با سیاست‌های دولت‌های استعماری و کارگزاران ایرانی آنها سر سنیز داشته‌اند.

طرح تاریخ در این است که دولت‌های اروپایی و منابع سرمایه‌داری اروپایی خود صنایعی شد بر سر راه اقتضای مثبت و همه‌جانبه‌ی فرهنگ، علم و تکنیک و شیوه‌ی زندگی و تولید و توزیع اروپایی توسط ایرانیان و جذب آن در فرهنگ ایرانی و سازگار ساختن آن با نیازها و مزاج خود دولت‌های اروپایی به جای تقویت سیره‌های نو و ترقیحخواه جامعه به حفظ و تقویت سیره‌های غیرتاریخی جامعه‌ی گنهن پرداختند. زیرا سرمایه‌داری چه در جامعه‌ی مومی خود و چه در رابطه با جوامع دیگر تنها یک هدف را بیشتر دنبال نمی‌کند: اثبات سرمایه به این دلیل تنها هنگامی با مناسبات موجود، چه در جامعه‌ی مومی خود و چه در جاهای دیگر درگیر می‌شود که آن مناسبات بصورت صناعی در برابر اثبات سرمایه در آمده باشد. بنابراین، مبارزات مردم ایران در صد سال گذشته با استعمار و امپریالیسم غربی و کارگزاران مومی آن برای حفظ و حراست از مناسبات کهنه‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. زیرا این کار را خود معرفی می‌کردند بلکه این مبارزات درست بر عکس به این دلیل انجام می‌گرفت که دولت‌های غربی در حفظ آن مناسبات کهنه و در نتیجه در استمرار عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی حس کوشیده‌اند. انقلاب ۵۷ و پیدایش نظام جمهوری اسلامی خود محصول دوره‌ای از این مبارزه است.

۵- نفوذ فرهنگ غربی بر فرهنگ سنتی ما تا حد اندازه است که حتی هم سلاهای طرفدار ولایت فقیه و هم اصلاح طلبان مذهبی که از جامعه‌ی مومی سخن می‌گویند و گرفتار توهم سازگار ساختن نظام ولایت فقیه با مردم سالاری هستند نیز برای نشان دادن مترقی بودن و ضروری بودن اسلام می‌کوشند تا با روبرو نه قرآن، حدیث‌ها و حکومت چند ساله‌ی علمی ثابت نمایند که اسلام با خصوصیات جامعه‌ی مومی که پیروی هر همان فرهنگ غربی فرهنگ سرمایه‌داری نیست، سازگار است.

۶- البته ولایت فقیهیان اگر در واقع با فرهنگ عرب مخالف باشند، با کل آن فرهنگ مخالف نیستند. نگاهی به زندگی شخصی آنها و همچنین ابرار و وسایلی که برای حکومت کردن از آن استفاده می‌کنند این امر را به روشنی نشان می‌دهد. آنچه آنان با آن مخالف‌اند درست آن همه‌هایی از فرهنگ سیاسی و اجتماعی غرب است که مشروعیت حکومت آنان را به خطر انداخته است؛ اندیشه‌ها و مفهومی و تجربه و پراتیک آزادی، دموکراسی، حاکمیت مردم بر سرخود خویش، برابری، رشد و پیشرفت، حکومت قانون و مانند آنها.

۷- تاریخ شاکوسی نشان می‌دهد که بوده‌ی مردم هیچگاه از ایدئولوژی یا دکترین یا تنوعی با آزمایی به دلیل ذات و نفس آن ایدئولوژی یا نظریه الحیح، پیروی نکرده‌اند. می‌توان سرداشتنی رمانتیک‌وار از بوده‌ی مردم و عقاید و تمایلات آنها در هر زمانی به این یا آن نظریه داشت ولی واقعیت این است که برای بوده‌ی مردم در هر دوره و زمانی آنچه در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد نیازهای معین مادی و معنوی آنها و برآوردهی آن نیازها است هر ایدئولوژی یا نظریه یا دکترین یا آزمایی فقط و فقط از آن لحاظ و نه بدانجا می‌تواند توجه و علاقه‌ی مردم را به خود جلب کند و آنان را آماده‌ی پیروی از آن سازد که نه گمان آنان نتواند در آن

اشغال انتقال افرادی که به یک رسته تعلق داشتند از یک بخش به بخش دیگر همان رسته جلوگیری شود. باین ترتیب بخشی از مشاغل در روستاها، در شهرها و در دستگاه حکومتی بطور مبرورن در اختیار خانواده‌هایی قرار گرفت که توانسته بودند خود را از دیگر اعضای رسته خویش محزا سازند. همس با این روند گروه‌های میانی هر رسته‌ای نیز کوشیدند برای حفظ موقعیت اجتماعی کسب کرده، میان خود و بخش‌های پائینی رسته خویش مرزهای غیرقابل عبوری بوجود آورند. باین ترتیب از بگسو نظم جامعه رسته‌ای همه جا گیر شد و از سوی دیگر کسانی چون ینوایان، ولنگرها، هریبیشه‌ها و ... که سوادیشان تا پیش از پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری تحمل میشد، از صلف رسته‌ها به بیرون رانده شدند و دیری نیامید که این گروه‌ها، آنطور که مارکس بعدها نوشت، بخاطر به بیرون پرتاب شدن از جامعه رسته‌ای از کسب مالکیت و بدست آوردن هرگونه امتیازات اجتماعی محروم گشتند و در نتیجه برای آنکه نتوانند معیشت کنند، چون هر نیروی کار خویش چیز دیگری برای فروش داشتند، پس مجبور شدند نیروی کار خود را به سرمایه‌داری بفروشند که تازه از منظر روابط رسته‌ای پیشه‌وری روییده بود.

باین ترتیب همسنگی درونی رسته‌ها که تا میانه قرن پانزدهم وجود داشت، تا پیدایش مناسبات تولید سرمایه‌داری به شدت آسیب دید، بطوری که در هنگام انقلابات اجتماعی در کشورهای اروپایی، بخش‌های پائینی رسته اشراف همراه با نیروهای انقلابی علیه سلفه سیاسی بخش‌های بالایی اشرافیت به مبارزه برخاستند (۱).
باین ترتیب همرا با پیدایش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در منظر جامعه فتودالی سیستم رسته‌ای که به مثابه عکس‌العقل رسته‌های در حال روال در برآم آن شیوه مدرن تولید برآمده آمد، از یکسو تحرک اجتماعی را از افراد سلب کرد و از سوی دیگر برای نخستین بار در تاریخ، به افراد موقعیت اجتماعی جدیدی ارائه داد که در جهانی آن هر کس از طریق وابستگی خویش به یک رسته اجتماعی میسواست از حقوقی فردی برخوردار گردد. دیگر آنکه همس وابستگی به یک رسته اجتماعی سب میشد تا فرد از رفتارها و شیوه تفکر ویژه‌ای که توسط خواست گروهی رسته تعریف میشد، پیروی کند. باین ترتیب هر کسی که میخواست از اصیبت فردی برخوردار باشد، باید تن به هیوارشی برون و درون رسته‌ای میداد تا نتواند از حمایت دستگاه‌های دولتی برخوردار گردد که وظیفه اصلی آن حفظ و حراست از ساختارهای جامعه رسته‌ای بود.
خلاصه آنکه هر چند جامعه رسته‌ای در آغاز پیدایش عصر سوس، یعنی رایش روابط سرمایه‌داری در منظر جامعه فتودالی در صدد برآمد تا همه افراد جامعه را در رسته‌های اجتماعی حدب ساید تا از طریق ایجاد «اصیبت» فردی و اجتماعی از فروپاشی نظام رسته‌ای جلوگیری کند، اما این تلاش تاگاه ماند و در عوض دو گروه، یعنی اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر و تنگدست در برابر یکدیگر قرار گرفتند، امری که پس از انکشاف مناسبات تولیدی سرمایه‌داری صرح پیدایش طبقات اجتماعی گشت.

ادامه دارد

پانویس‌ها

1. H. Wehner "Klassen in der europäischen Gesellschaft", Seite 66
2. I. Kucka* "Stand- Klasse-Klasse- Organisation. Strukturen soziale Ungleichheit in Deutschland vom späten 18. bis zum frühen 20. Jahrhundert im Aufriff" Seite 138
3. Richard van Dülmen: "Entstehung des frühzeitlichen Europa 1550-1548" Seite 117
4. Norbert Elias* "Die höfische Gesellschaft", 1969.

گسترش روند اساست سرمایه‌های آنکه ساختار رسته‌ای حوامع فتودالی دچار رخوت و تجریه گردد. از ثبات بیشتری برخوردار گشت علت پیدایش این وضعیت از بود طبقاتی که موقعیت اقتصادی خود را از دست میدادند، برای بازگرداندن آب زوجه به صوفی کوشیدند موقعیت سیاسی خود را حفظ کنند و در نتیجه حراست، اجرای بی‌چون و چرای قوانین حوامع رسته‌ای گشتند باین ترتیب پیدایش سرمایه‌داری صرح شد تا حوامع رسته‌ای فتودالی پویایی خود را که صرح پیدایش شیوه تولید جدید یعنی سرمایه‌داری اولیه گردیده بود، از دست دهند و به حوامع سسته بدل گردند که در درون آن نظم اجتماعی رسته‌ای به گونه‌ای حتمی عمل میکرد. هر رسته‌ای میکوشید از امتیازات رسته‌ای خود حراست کند، آهم به فست تجاوز و یا سرکوب رسته‌های دیگر. باین ترتیب تا پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری اولیه در بطن حوامع فتودالی به شدت مبارزات رسته‌ای (اطفانی) افزوده شد. رسته‌هایی که قدرت سیاسی را در اختیار خود داشتند، برای تعیین قدرت سیاسی خویش کوشیدند روابط جامعه رسته‌ای را بر تمامی شئون زندگی اجتماعی حاکم سازند و این روابط را به تمامی حوره‌های زندگی فردی و اجتماعی گسترش دهد. کلیسای کاتولیک نیز برای آنکه از حتمین خویش، یعنی اشراف فتودال حصانت کند، به نام مبارک حش «اصلاح دسی» از استقرار همه‌جانبه روابط سنتی جامعه رسته‌ای بر تمامی شئون زندگی مردم هواداری کرد و آن روابط را به مثابه یگانه نظم الهی لاشعیر دانست.

هواداری جامعه رسته‌ای بر این ناورد بود که چنین نظمی از حوامع دوس برخوردار است، زیرا در محدود آن هر کسی موظف است کاری را انجام دهد که رایش در نظر گرفته شده است. نزد آنها تجاوز از مرزهای که جامعه رسته‌ای برای افراد متعلق به هر رسته تعیین کرده بود، کامی علیه عدالت بود، زیرا چنین اقدامی تجاوزی بود به حقوق افراد وابسته به رسته‌های دیگر اجتماعی اما میدانیم که جامعه رسته‌ای نه حوامع‌ای مسی بر عدالت بود و نه آنکه در محدود آن برای رسته‌ها حقوقی برابر در نظر گرفته شده بود.

شرایط تعیین‌یافته اقتصادی سب شدند تا ساختارهای اجتماعی دچار تحول گردند اما از آنجا که اشراف فتودال در جهت تحکیم جامعه رسته‌ای پافشاری کردند و کلیسای کاتولیک نیز برای آنکه سی‌پدانش تا حفظ ساختارهای جامعه رسته‌ای میتواند از گسترش حش‌های اصلاح پس جلودگیری کند، در نتیجه رسته‌های اجتماعی ححای آنکه یکدیگر بر رویک شوبه، بخاطر داشتن منابع و حواست‌های متفاوت و متصاد، تدریح از یکدیگر دورتر شدند، امری که سرانجام زمینه را برای انقلاب اجتماعی در بسیاری از کشورهای اروپایی فراهم آورد.

تا آن زمان جامعه فتودالی بطور کلی از سه رسته اجتماعی تشکیل میشد که عبارت بودند از اشراف، شهروندان و روستاییان. در عین حال در هر رسته اختلافات فراوانی وجود داشت. هر رسته اجتماعی به بخش‌های مختلفی تقسیم میشد که از نقطه نظر توان اقتصادی، امتیازات اجتماعی و قدرت سیاسی در سطوح متفاوتی قرار داشتند. بطور مثال بخشی کوچک از اشرافیت قدرت سیاسی سراسری را در دست خود متمرکز ساخته بود و همچنین بخشی کوچک از رسته شهروندان گروه اجتماعی نجیب‌زادگان Patrizier را تشکیل میداد و نیز بخشی بسیار کوچک از روستاییان به گروه «پادکدامیان روستا» Dorfbarhaken تعلق داشتند. پس از آنکه مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در نظر شیوه تولید فتودالی به درجه تعیینی از رشد رسید و برای اشراف فتودال روشن شد که موقعیت اجتماعی‌شان صوره نه‌بده قرار گرفته است. تازه تلاش آنها برای «اندوز» ساختن جامعه رسته‌ای آغاز شد. آنها برای ثبات بخشیدن به مناسبات رسته‌ای تا آنجا پیش رفتند که حتی کوشش شد از

آخر خط...؟

عملی برخوردار نخواهد بود آنچه از اهمیت برخوردار است. صرفاً مباحثی پشت پرده در رأس یک وزارتخانه نیست. زیرا آنچه مورد اعتراض بود مجموعه سیاست‌های فرهنگی وزارت ارشاد بود.

این واکنش صحیح راست به هیچوجه غیرعادی و غیرمنتظره نیست در هر تدریجی با عقب‌نشینی، یک طرف و افتادن به موضع ضعف، نیروی مقابل با استفاده از موقعیت موجود آمده، مواضع جدید و امتیازات بیشتری را طلب میکنند. تجربه بیش از سه سال درگیری گروه‌های سیاسی اصلاح طلبت ما مانند مسلط بر جمهوری اسلامی، تجربه اعمال این حکم کلی است. سایرین بطور طبیعی پس از برکناری وزیر ارشاد نسبت به «مجموعه سیاست‌های فرهنگی وزارت ارشاد» میرسد. سنگرمعدنی تغییر سیاست‌های فرهنگی و جلوگیری از فرارگرفتن وزیر از نوع مباحثاتی در رأس این وزارتخانه است.

اما چرا صحیح راست هر روز مواضع جدیدی را بدست می‌آورد و چرا جنبه دوم خرداد تن به عقب‌نشینی و تسلیم میدهد و رئیس جمهوری پس از سه سال و نیم از ناتوانی و بی‌اقتیاری سخن می‌گوید؟

بدون تردید دلایل اصلی این عقب‌نشینی و تسلیم و ناتوانی را باید در ساختارهای نظام و قانون اساسی آن و در سلفه یک ساند سابقین بر آن جستجو کرد. عواملی که درگونی جدی در محدودا نظام را غیرممکن میسازند. با وجود این نمیتوان نادیده گرفت که روش‌ها و سیاست اعمال شده از سوی گروه‌های سیاسی دوم خرداد و رئیس جمهوری یک عامل مهم ناتوان شدن آنها بوده است. در واقع موقعیت کنونی این گروه‌ها و آقای خاتمی و استیضاح آنها در اصل تعرضات سابقین قوه قضائیه، شورای نگهبان، خامنه‌ای، رفقای و پیروهای سرکوب رسمی و غیررسمی محصول سیاست عقب‌نشینی و سازش و تسلیم در برابر جناح مسلط و هراس از نه میدان گشاد مردم است که از همان ابتدا منای عملکرد رئیس‌جمهور و جنبه دوم خرداد بود. سیاست و عملکردی که این جنبه را هر روز ضعیف‌تر و ناتوان‌تر ساخت. مانند حاکم از فردای دوم خرداد ۷۶ - پس از رهائی از سرگیجه ناشی از شکست - تعرض خود را علیه جریان اصلاح طلبی آغاز کرد. چالش‌های مهمی چون محاکمه کرباسچی، شکمه معاونان شهرداری تهران و سپس استیضاح و برکناری عبدالله نوری آرمورهای اولیه مانند حاکم برای نشان دادن صبر و شجاعت سبزل کارائی نهاد خود و مقاومت نیروهای اصلاح طلب بود. بویژه موفقیت در برکناری و محاکمه عبدالله نوری یک دستاورد مهم و تأییدی بر مؤثر بودن نهادهای و ادامه بی‌وقفه آن شمار میرفت. عبدالله نوری دست راست رئیس‌جمهوری در اجرای وعده‌های انتخاباتی و استقرار «قانون‌گرایی» و از مهم‌ترین شخصیت‌های دوم خرداد از کار برکنار و پس از آن نیز همان رخصتی در مقام معاونت ریاست جمهوری محاکمه و به پنج سال زندان محکوم میشود. این شکست بزرگ گروه‌های سیاسی دوم خرداد همان اندازه که آنها را ضعیف و ناتوان کرد، جنبه مقابل را هارتر و قوی‌تر نمود. آقای رئیس‌جمهور در برابر این نهاد بزرگ حیز پارادایمی موضع‌گیری‌ها و گلایه‌ها و ستایش از آقای عبدالله نوری کاری نکرد و سلاً تسلیم شد. این زورآزمایی حدود توانایی و مقاومت خانگی و جنبه دوم خرداد را نشان داد. سابقین قدرت پس از این آزمودنی‌های اولیه و دستاوردهای آن و باسکاً شناخت از نوع رفتار و ظرفیت‌های نیروی مقابل سیاست نهاد، گرفتن امتیاز، عقب‌نشاندن و ناتوان ساختن بیش از پیش جنبه دوم خرداد و تغییر هر چه بیشتر توازن قوا را در پیش گرفت و در این سیاست تا آنجا پیش رفت که همان سادگی برکناری و به زدن استیضاح عبدالله

نوری، برنامه نوری حجازیان مشاور رئیس‌جمهوری را تعطیل و بدون هیچ پروا از عواقب امر به امر آگاه کرد. پس از آن نیز با برکناری نمایش محاکمه خامنه‌ای نوری و بحای پیگیری مسئله و معرفی و محارزات ایران و محرمان جابجایی، همچنین به ترویج آراء گردیدند. این نهاد عمومی بالاخره به آنجا رسید که مطبوعات، یعنی مهم‌ترین دستاورد مبارزه سه ساله جامعه هم بکثرت تعطیل شدند و نویسندگان، روزنامه‌نگاران و شخصیت‌های جسور و مقاوم جنبه دوم خرداد نظیر گنجی و اشکوری به زندان و دادگاه‌های قریب و سلطانی فرستاده شدند. در مواردی نظیر قتل‌های رنجیره‌ای و حادثه کوی دانشگاه که گسترش مقاومت عمومی در داخل و خارج از کشور جناح حاکم را به رسوائی و عقب‌نشینی کشاند و با در استیضاحات مجلس ششم که غلبه همه مخالفت‌ها و تحویل‌های شورای نگهبان و طلب‌ها در آراء و ناراضی‌ها آراء به دلیل شرکت مردم ترکیب نهایی مجلس بالاخره به زبان اقتدارگرایان فطعی شد. سابقین حاکم نتوانست احداً قائل تا کنون با استفاده از ناتوانی رئیس‌جمهور و گروه‌های دوم خرداد و سیاست و عملکرد شناخته شده و جنبه‌پذیر آنها، شکست خود را تا حد مسکن حیران کند. نتیجه اقدامات آنها در جلوگیری از پیگیری‌ها و بطور کلی سرکوت قتل‌های رنجیره‌ای و محاکمه خامنه‌ای و امرال جمله به کوی دانشگاه پیش روی ماست. دو سال پس از قتل‌های رنجیره‌ای قوه قضائیه بحای محاکمه و محارزات مستولین و عاملین پورش وحشیانه به کوی دانشگاه، دانشجویانی را که در برابر مباحثان مقاومت کرده‌اند زندان و شکنجه میکند.

در مورد مجلس ششم نیز به کمک «حکم حکومتی رهبر» اوامر مجمع تشخیص مصلحت و اظهارنظرهای خودرانه شورای نگهبان اختیارات مجلس محدود میشود. حقوق آن در زمینه قانون‌گذاری و تحقیق و بررسی در مورد بسیاری از نهادهای نظام سلب میگردد. سایدکل به محاکمه و زندان تهدید میشوند و قوه مقننه به مجلسی بی‌مصرف تبدیل میشود.

با این روال کار، رئیس‌جمهور و گروه‌های دوم خرداد گاه به گاه به عقب‌نشینی و تسلیم کشیده میشوند و هر روز ناتوان‌تر میگردند. در نتیجه هنگام مواجه شدن با فشار برای برکناری آقای مباحثاتی، دیگر در شرایطی نیستند که قادر باشند در برابر چنین فشاری مقاومت کنند. این مقاومت و انقیاد آقای مباحثاتی در رأس وزارت ارشاد تنها از موضع قدرت میتوانست انجام گیرد و نه نتیجه برسد و نه از موضع ضعف آقای مباحثاتی مسئول و مجری سیاست‌های دولت حاکمی در حوزه فرهنگ و هنر بود. رئیس‌جمهوری همواره تفسیر میکرد که آقای مباحثاتی مجری سیاست‌های او در عرصه فرهنگی است و تا لحظه اعلام پذیرش استعفاً و در سنن نیز پذیرش نیز رضایت خاطر خود را از تلاش‌ها و فعالیت‌های او در این زمینه اعلام داشته است. در واقع وزارت ارشاد و وزارت کشور دو کانال اصلی اصلاحات و تحقق وعده‌های آقای خاتمی در مورد آزادی بیان و اندیشه، آزادی مطبوعات، فعالیت‌های فرهنگی، هنری، سینما و بطور کلی تحقق آزادی و حقوق مردم شمار صرفت جنبه راست ما برکناری عبدالله نوری دست به کار خنثی کردن وزارت کشور شد که به پاس پایداری آقای خاتمی زاده نتوانست این کانال را بطور کامل به بندد. کانال دوم وزارت ارشاد بود. آقای مباحثاتی تا حد مسکن به مقاومت ادامه داد تا به نقطه‌ای رسید که سادگی در برابر فشارها دیگر بدون حساب و دخالت فعال رئیس‌جمهوری می‌شود. اما این حساب و دخالت به گونه‌ای نبود که مانع برکناری وی گردد. به عبارت دیگر مانند حاکم ایران نیز نتوانست مقاومت حاکمی و گروه‌های دوم خرداد را در هم شکنند و هنرهای مؤثر بر آنها و برنامه اصلاحات آنها وارد سازد. هر چه قبل از وارد آوردن این امریه، ما بستن مطبوعات و محاکمه نویسندگان و روزنامه‌نگاران کارائی و نقش وزارت ارشاد را به میزان قابل توجهی

امروز را از چند سال قبل به یک مسئله مهم فکری و عملی بحثی از روشنفکران دینی و استه به نظام تبدیل کرد. بسط دامنه این مساحت و آمیختگی آنها با مسائل و مطالبات مردم اندیشه اصلاح دینی، انطباق دین با واقعیت‌ها و نیازهای جامعه امروز و اصلاح نظام از طریق تأمین مشارکت عمومی و استقرار آزادی‌ها و حقوق مردم را هر روز بیشتر در میان این نیروها و بخش‌های قابل توجهی از استادگان به پیام گسترش داد. از سوی دیگر بسیاری از مردم که برای طرح خواست‌ها و مطالبات خود در پی فضای مناسب بودند، با این امید که مسئله اصلاحات می‌تواند به ایجاد جایی فضایی کمک کند و بتواند پلی برای مسائرات معنوی و بهائش از سلطه جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گیرد، به دفاع از حبش اصلاح طلبی برخاستند. شرکت فعال اصلاح طلبان در جریان انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۷۶ و پیروزی در انتخابات، هم به آنها و هم به مردمی که توانسته بودند با رأی خود از انتحاب نامزد نظام و ماند حاکم بر آن جلوگیری کند. نیرو و اعتماد به نفس تازه‌ای بخشید و آنها را در ادامه تلاش و ادامه روند ایجاد شده مصمم ساخت مافیای قدرت علیرغم همه تلاش‌ها دیگر توانست شرایط گذشته را احیا کند. مردم هر روز حضور بیشتری در صحنه یافتند. روشنفکران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران حورانه در جهت تعیین این روند به مبارزه برخاستند. دانشگاه‌ها به کانون بیکار علیه یکتاتوری تبدیل گردیدند. روشنفکران دینی هر روز به استخراج روشن‌تری در زمینه اصلاح دینی و اصلاح نظام میرسیدند که برای صحنه حاکم غیرقابل تحمل بود. نویسندگان و روزنامه‌نگاری که هنوز از توهم دولت‌دینی بیرون نرفته بودند به افشاگران حاکمیت قدرتمند و فساد و جنایت آنها تبدیل شدند بدین ترتیب حبش اصلاحات به گویای با حبش مردم و مخالفین نظام دینی آمیخته شد. اگر مردم گروه‌های سیاسی دوم خرداد را بر اساس سیاست و عملکرد آنها می‌سنجند، با مسئله اصلاح دینی برخورد دیگری دارند و به امروز می‌گردند. دین و به شاه عاصمی در جهت رشد و آزادی می‌گردند. از سوی دیگر حبش اصلاح دینی و اصلاح سیاسی به دلیل ضرورت‌های پیدایی و شکل‌گیری و به دلیل نقش و رسالت تاریخی آن با تعرض حاکمین متوقف می‌شود. بلکه معکوس، افزایش تعرض حاکمین و فساد و جنایت آنها ضرورت و تداوم آرا مصالحه می‌سازد. در صورت تضعیف و عقب‌نشینی حاکمیت نیز به بغین پس از مدتی به اقتضای ضرورت‌های پیدایش آن، با اشکال و صورت‌های گه‌به یا سو و یا نمایندگاران و مصلحان قدیم با حدی حیات خود را از سر می‌گیرند.

منوچهر صالحی

واژه شناسی

آپارتاید Apartheid واژه‌ای است افریقائی که خدائی معنی میدهد. منظور از آپارتاید آن است که پدیده‌ها جدا از هم تکامل می‌یابند. انگلیسی‌ها و بورها Buren، یعنی دهقانانی که از هلند به افریقای جنوبی کوچ کردند و در آنجا گروه قومی خاصی را بوهود آوردند، از ۱۹۱۰ به بعد در رابطه با بومیان سیاه‌پوست افریقای جنوبی از سیاستی پیروی کردند که به سیاست آپارتاید مشهور شد. آپارتاید در افریقای جنوبی بر حدائی نژادی استوار بود که بر عینش آن سفیدپوستان و سیاهان باید جدا از هم می‌زیستند. این حدائی اما به آن معنی نبود که نژاد سفید و سیاه با برخورداری از حقوق برابر می‌توانستند جدا از یکدیگر به تکامل خود ادامه دهند سفیدپوستان بر اساس این سیاست تعیین خود را نژاد برتر میدانستند و برای سات ماندن نژادی باید از آمیزش جنسی با سیاهان خودداری می‌کردند آنها با سلب حقوق معنی از سیاهان کوشیدند برقی نژادی خود را متحقق سازند. امروزه هر گونه سیاست منکر بر تعیین که ست نام‌آوری حقوقی میان انسان‌ها گردد. آپارتاید نامیده می‌شود.

منشی کرده بود.

بزرگاری آقای سهاجرانی اصالتها پنگ ضربه بزرگی به جریان اصلاح طلبی و گروه‌های سیاسی دوم خرداد نیست. بلکه آخر خط یک سیاست و اعلام شکست قطعی آن است و اگر شناسی برای دوام و ادامه فعالیت نیروهای سیاسی جنبه دوم خرداد باقی مانده باشد، این شناسی آنها در گسست از سیاست گذشته. در رها کردن روش‌های سازش و مسامحات و تغییر موضع عقده‌شینی به موضع تعرضی است.

گرچه گروه‌های سیاسی دوم خرداد به دلیل میبایست‌های تاکتیوی، ضعف و ناتوان شده‌اند، ولی نباید نادیده گرفت که جنبه حاکم نیز امروز از هر زمان ضعیف‌تر و متفردتر شده است. «پیروزی‌های آن در واقعیت امر شکست آن و زمینه‌ساز فروپاشی آن است. اقدامات آن به نحایش قدرت، بلکه نحایش رسوائی است. این اقدامات نشان آخرین نیروهای هنوز وابسته به آنرا از این جناح جدا میکند، منی تکیه‌گاه آن در سیاه و نیروهای نظامی و انتظامی هر روز بیشتر فرومی‌ریزد و متزلزل می‌شود و بطور روزافزونی امکان و قدرت سرکوب عمومی را از دست میدهد. و در حقیقت بازنده اصلی ناخت و تارهای افشارگی‌خته اخیر ماند حاکم است. ما توجه به مجموع این شرایط اتخاذ یک سیاست فعال و تعرضی در برابر آن به لفظ ممکن بلکه شیوه مؤثر مقابله با آن است. بهرحال شکست سیاست به سال گذشته دو چیز را با روشنی بیشتری نشان داد:

- ۱- انجام اصلاحات و دگرگونی‌های جدی در چارچوب این نظام ممکن نیست.
- ۲- ایجاد بازه‌ای تغییرات در محدوده این نظام و کاهش خودکامی‌های آن بدون یک استراتژی فعال بدون مبارزاتی سخت و پیگیر و متکی به مردم میسر نخواهد بود. این در مورد اول در جریان به سال گذشته هر روز نیروهای بیشتری از استادگان به نظام و صحنه دوم خرداد با مشاهده رویدادها و سرست‌ها به این واقعیت نزدیک شده و از توهم اصلاحات اساسی در چارچوب نظام موجود خارج شده‌اند. معهدا هنوز نیروهای قابل ملاحظه‌ای از این جنبه بدستال این توهم و یا در پی استقرار آزادی‌ها و حقوقی هند که همین قانون اساسی برای مردم قابل شده و اقتدارگراییان حاکم آرا سلب کرده‌اند. این نیروها نیز اگر می‌خواهد در چارچوب این سازوکارها و تصورات تلاش کنند، ناگزیر باید با توجه به شکست سیاست گذشته، خود را از آن رها سازند و به سیاست مدیه و موضع فعال با مافیای حاکم به مبارزه برخیزند و به ننگاً حبش مردم منابع تعارضات و خودسری‌های آن شوند. بهر حال اصلاح طلبان با شکست سیاست تا کنونی در برابر آزمایش خدمتی قرار دارند. عملکرد آتی آنها هم می‌تواند به تعدد حیات فعال آنها منتهی شود و هم می‌تواند به ضعف و تحزیه درونی و سلب سمن‌های حدید در آنها بیانجامد. در این صورت در آینده‌ای نزدیک منشی از آن متفعل، منشی به سازش با مافیای قدرت و حبش دیگری با ناامیدی کامل از اصلاحات در محدوده این نظام، به حبش خارج از نظام، به اکثریت بزرگ مردم و به راه حل جدائی دیر از دولت روی خواهد آورد.

طبیعی است که ناكامی به برنامه اصلاحات رئیس‌جمهوری، شکست سیاست وی و گروه‌های دوم خرداد و حتی تحزیه و تلاش بین گروه‌ها به معنای پایان جریان اصلاح طلبی (اصلاح دینی و اصلاح سیاسی) در ایران نیست. جریان اصلاح طلبی وابسته به شخص و گروه معینی نیست. این حرکت محصول بحران جمهوری اسلامی، بحران دولت دینی و بحران ذهنیت بخش از نیروهای فعال وابسته به نظام و تلاشی است برای پاسخ به یک ضرورت تاریخی. زودتر بودن نظام دینی یا بزیرست صحنه صحنه. کارنامه این نظام و سلطه یک مافیای فاسد و خودکامه بر آن موضوع دولت دینی، امکان و شرایط نقا و چگونگی سازگار کردن آن با الزامات دنیای

نقش دین در پیدایش جامعه مدنی (۵)

تئوری تاریخ کارل مارکس

یک دفاعیه

۸ - روند پیدایش دولت مدرن اولیه

با طرح اندیشه‌های توماس مور انگلیسی، بیگنلو ماکیاوولی ایتالیایی و مارتین لوتر آلمانی دیدیم که اروپا در پایان قرن پانزدهم و در آغاز سده شانزدهم در وضعیتی دگرگون شده قرار داشت و این سه تن که در سه گوشه این قاره سرپرستند، هر یک به طریقی در برابر وضعیت اجتماعی سویر از خود عکس‌العمل نشان دادند. اینک در این مختار میکوشیم این وضعیت دگرگون شده را که سرانجام موجب تغییر ساختار دولت فتودالی گشت، مورد بررسی قرار دهیم.

دولت مدرن اولیه از نظر ساختار سیاسی جوامع فتودالی دوران سده‌های میانه رایش یافت. به عبارت دیگر چنین دولتی محصول نظمی‌گری کارکرد حکومت فتودالی بود که در این دوران در تقریباً تمامی کشورهای اروپایی گدویش جریان داشت.

همانطور که در آغاز گفتیم، در اواخر سده‌های میانه در بیشتر جوامع اروپایی شهرهایی پیدایش یافته بودند که بیرون از حوزة قدرت سیاسی اشراف فتودال و تقریباً در حوضه مناطق کشاورزی فتودالی قرار داشتند در شهرها تجارت و تولید پیشه‌وری متمرکز یافته بود و در مناطق فتودال‌نشین تولید کشاورزی عامل تعیین‌کننده بود. خلاصه آنکه در این دوران شهر و روستا در کنار یکدیگر قرار داشتند، سی‌آنکه با یکدیگر یکی بودند. در شهرها سرمایه تجاری توانسته بود از رشد خیره‌کننده‌ای برخوردار گردد و با کشف قاره

امریکا که سحر به پیشرفت حارق‌العاده صنعت کشتی‌سازی گشت و با این ترتیب موصحات پیدایش بازار جهانی فراهم گردید، اثبات سرمایه در شهرهای فتودالی موجب رشد تولید پیشه‌وری نه تولید صنعتی گشت. امری که زمینه را برای انحلال جامعه‌ای رسته‌ای در شهرها فراهم ساخت توسعه بازار جهانی بست شد تا تولید کشاورزی نیز دچار تحول گردد، امری که با نظام سرواژ سازگاری نداشت بنابراین در آغاز قرن شانزدهم در برخی از کشورهای اروپای باختری شیوه تولید سرمایه‌داری در حال رشد بود، بی‌آنکه ساختار سیاسی فتودالی در این کشورها دچار تحول گردد این تضاد باید زیر پا رفته از میان برداشته میشد و هر چه مساسات تولید سرمایه‌داری در نظر جوامع فتودالی از رشد بیشتری برخوردار شد، به همان اندازه نیز ساختار رسته‌ای این جوامع تدریجاً دچار تحول گشت و سرانجام از میان برداشته شد. اما جوامع فتودالی نمیتوانستند بدون نابودی ساختار سیاسی سنتی فتودالی دچار تحول گردند پس مشروعیت دینی قدرت سیاسی باید جای خود را به مشروعیت دنیوی دولت میداد از آنجمله که این دو روند از یکدیگر جدا نماندند و بلکه جلوه‌های گوناگونی از روند تحول جامعه فتودالی، به نظام سرمایه‌داری را تشکیل میدهند. در نتیجه در این بحث به بررسی توأمان این روندها می‌پردازیم تا بهم مسئله آسانتر گردد.

۸.۱ ساختار جامعه رسته‌ای

ساختار طبقاتی جوامع فتودالی بر رسته‌های اجتماعی Standesgesellschaft استوار بود. ادامه در صفحه ۱۲

فصل هفتم

نیروهای مولد و سرمایه‌داری

۲) ساختار اقتصاد سرمایه‌داری و شیوهی تولید سرمایه‌داری

ساختار اقتصاد سرمایه‌داری از اقتصادی گزارش میدهد که تولیدکنندگان بلاواسطی آن کارگران آزادند. آنان پرولتاریا را تشکیل میدهند. سایر ماتریالیسم تاریخی، آن ساختار هنگامی پدیدار میگردد و به این دلیل که توانائی تولیدی نه سطحی نسبتاً بالا نائل آمده است، و نه این دلیل ادامه می‌یابد، چون برای ارتقا آن توانائی به سطحی بسیار بالا در موقعیتی منحصر به فرد قرار دارد. در بیانی کلی: توانائی تولیدی میان حداکثر ممکن تحت حوزة مالکیتی از سوسی و سطحی حدوداً میان ماشین‌ها و استفاده‌ی همگانی از کمپیوتر از سوسی دیگر، برای سرمایه‌داری لازم است. زیرا تنها سرمایه‌داری قادر است توانائی تولیدی را از سطحی میانه به سطحی بسیار بالا تکامل بخشد (۱) سرمایه‌داری میتواند در سطحی نازل‌تر ادامه یابد، و سودمندی‌اش را در سطحی که بسیار بالا هستند از دست میدهد.

این‌طور که [d] ساختار سرمایه‌داری پدیدار میگردد و پایدار می‌ماند زیرا با طرح گفته شده سازگار است. مستلزم این‌طور صعب‌تر است. ولی خود از آن ناشی میشود. که

[c] ساختار سرمایه‌داری برای تکامل دادن توانائی تولیدی در سطح زیاد شده مناسب است که این نیز متفاوت است از

[f] ساختار اقتصادی دیگری سنان آن مناسب نیست در بحث [۲] از (c) و (f) بود: (d) دفاع خواهیم کرد از (c) دفاع میکنیم چون (d) متنضم آن است. (d) متنضم (f) است، ولی (f) نیاز به دفاع دارد، چون (d) بدترقنی نیست مگر آنکه (f) درست باشد. گرایش سرمایه‌داری به پیش‌راندن پیشرفت تولیدی به سطح زیاد شده، قادر به توضیح وجودش در آن سطح خواهد بود، هر آینه شکلی از اقتصاد رقیب وجود داشته باشد که پیشرفت تولیدی را به همان خوبی به پیش براند (۲)

بحث [۳] برای این موضوع دلیل خواهد آورد که فقط تولید نه قصد اثبات سرمایه است که تکامل نیروهای مولد را از سطحی میانه به سطحی بالا نه پیش میراند. این امر (c) و (f) را اثبات میکند. معروض بر این که، تولید در درون ساختاری سرمایه‌دارانه، منطقی است یا تولید در جهت اثبات سرمایه. فرضی که چندان به خودی خود آشکار نیست، که اکنون، به دفاع از آن می‌پردازیم.

در تعریف، استاندارد و ما هم تمام مارکسی، از جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود دارد که از نظر منطقی از یکدیگر مشتق‌اند. لازم است نشان دهیم که چرا ادامه در صفحه ۲